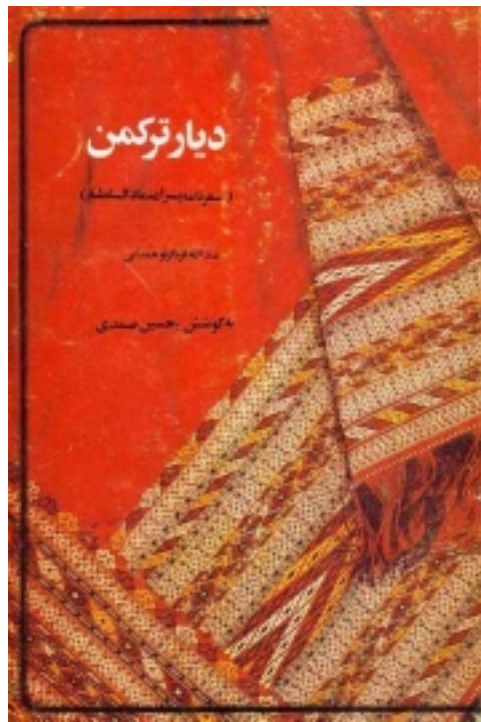


دیار ترکمن (سفرنامه پسر اعتماد السلطنه)

عبدالله قره گزلو همدانی



به کوشش حسین صمدی

تبرستان 2004

دیار ترکمن

**(سفرنامه پسر
اعتمادالسلطنه)**

عبدالله قره گزلو همدانی

به کوشش حسین صمدی

تبرستان 2004 / 1383

قره گز لو همدانی ، عبدالله

دیار ترکمن (سفرنامه پسر اعتماد السلطنه)

به کوشش : حسین صمدی

از روی چاپ 1 قائم شهر [شاهی: کانون فرهنگ و هنر

مازندران، 1371، 126 رو]

رویه شمار: 66

چاپ و پخش: تبرستان 2004م/1383خ

<http://www.tabarestan.org>

info@tabarestan.org

با یاد ستاره آرزو

به جویباران جاری پویش و کوشش

در دشت تشنه ترکمن

آخوند حاج علی آرخی

خلیل بیک محمدی

یوسف بردی فراخی

فهرست

9.....	پیشگفتار
18.....	سبب نگارش کتاب
19.....	اصل و نسب ترکمنها
42.....	آب ، زمین و زراعت
46.....	تجارت ، واحد وزن و پول
47.....	دامداری
48.....	تهاجم و راهزنی (آلمان).
52.....	قانون خواستگاری و مجلس عقد و عروسی تراکمه
56.....	سخن آخر
57.....	نمایه ها

دوفتواز عبدالله قره گزلو



منازل پیش پاینا

بسم الله الرحمن الرحيم

چون عهد خشنه و مصر پند و سرکار به کمان
همینست از تنس مایه شایسته کمان
پناه و سواد و دینت کل ماکه ایران
بسلطان بن سلطان بن سلطان
نزد که سپید که خون قی کمال است
و فرای ملک است و فایه عدل و این
دینت و نو و پیر جبری خوازده و دست
شماره بدین صیغی قضایان
فرکانه و کار که از آن وقت با تیره
تیمت کرده ای پس خون قلم سبک
فرمودند و قرب او پالان آن در
دیده هم شریک جان فشانی و دست
قیام نمودار است که
بر دست و طاقب مناسره حکم
نمض اجرای لازم سیاست
و اطلاع هم وقت

و با نسل عاتق که در غنای نزل و پریشانی است و پسند این نسل گنبد و در راه بر آید تا به پرت
 و تقاضای میان نسل باشد که با سینه زده بعضی از خاصیتان فسون خود بفرماید آن بوقت می رسد
 در آن که چو بگوشاید این دل خرد آن که گشودا بگنجد که در عارضه غایبه قوتی در میان آید
 قسطنطنیه می آید و سارا با خود توتی کرده و با چشمتش مراد خود بر سینه زده و تا وقتی که چاکر غار زده و خوشتر
 با کام سپید بود و مختصر بعضی عقلای قوم و شاعران می دانند که این نسل در آن که قبول می نمایند و آن
 مراد زنده است همیشه بر سینه زده و همه غشاشن مرادها تجدید است که با نسل یکدیگر خوانند
 متبکی خانه و نور و در آن نسل کافی و حاصل استخوانی است و نیز اغلب مردم با و میان آمدن
 آتالی است قبول و بگشودا زنده و یک مراد همان نسل کافی و کار است و این نیز از طرف
 او سینه و با نسل سپردن سینه غان هم که در عرقانی دارد بسیار می شود و این که است
 ملی بگشودا سینه غان میان نسل می آید و برده می شود
 است که آن بگشودا

پیشگفتار

ترکمن صحرا سرزمین پهناوری است که معدودی رودخانه و کوه در آن خود نمایی کرده و اندک آبی به دشت سرازیر می کند و همین مقدار ، آنچنان جانی به خاک پریرکت - اما به ظاهر مرده اش - داده که از زمین های مرغوب کشاورزی و طلای سفیدش - پنبه - زبانزد همگان است ولی آنچه که بدانجا جلوه خاصی می بخشد ترکمن است. انسان هایی زرد گونه و چشم بادامی با متانت و صبر خاص صحرائیان . هر جا که بنگری نمایشگر حضور اوست ، اوی هایی در اینجا و آنجا - که اینک دریغ ، جای خود را به ساختمان های آجری می دهند- و در کنارشان گله و چوپان . صحرایی برای جولان اسب ترکمن، کشتزارانی برای تهیه قوت لایموت و ادامه حیات. سازندگی و تلاش در جای جای این سرزمین به چشم می خورد . اوقات فراغت ترکمن به ورزش می گذرد و هراز گاهی که جشن عروسی به پا شود آن گاه می توان نوای دو تار باغشی (= بخشی) را شنید که با سروده های مختومقلی ، ملاتفس و دیگر شاعران ترکمن راز هستی ، عشق صحرایی و اندیشه انسان دوستی را ترنم می کنند.

سرزمین ترکمن تا چند سده پیش متعلق به ایران بوده و بر اثر بی لیاقتی سلاطین جور دو پاره شد و اقوامش نیز گرفتار سرنوشت خاک .

به یک کلام ، ترکمن صحرا زیستگاه انسان هایی است که همه رنج زمین و زمان را بر دوش کشیده و لعن تاریخ نویسان را نیز هم. کمتر نوشته و نویسنده ای در گذشته - به ویژه در دوره قارجاریه - بوده که چهره منفی و نادرستی از ترکمن ها نساخته و آنها را قسی القلب و راهزن خطاب نکرده باشد، از جمله نویسنده کتاب حاضر، که خود یکی از سرکوبگران تاریخی آنها بود .

چرا غالب مورخین و سفرنامه نویسان بر آن بوده اند که آنجا را سرزمین آتش و خون و ساکنانش را آدم هایی بدون هویت تاریخی و فرهنگی، با آداب و رسوم بدوی و غیر انسانی قلمداد کنند؟

بد نیست بدانیم بر خورد این چنینی خاص ترکمن ها نبوده بلکه اکثر قلم به مزدها سعی کرده اند تا دیگر عشایر این بوم و بر همچون بلوچ، کرد و بختیاری و... را نیز اینگونه معرفی کنند. براستی این متمدن ها و متجددین !! را با صحرائیان چه کار بود که هراز گاهی با قشون و عساکر ظفر نمون! بر آنان تاخته و سعی در تنبیه و گوشمالیشان داشتند؟!

آیا وقت آن نرسیده در تفکر و نوشته های خود به سیاست های استعماری جهت سرکوب ملت ها و شیوه های بهره کشی از آنها و همدستی حکام جور تجدید نظر کرده و ترکمن و بلوچ و کرد و دیگر عشایر را در یابیم؟

کتاب حاضر از آن دست آثاری است که در جای جای آن نویسنده اش - که به قول خود سر حددار و ساخلومنطقه ای بوده - سعی در تحریف واقعیت ها و تحقیر ترکمن ها دارد، بی آنکه اندک اشاره ای به فرامین ظالمانه رژیم وقت و کارگزارانش داشته باشد.

در اینجا با آوردن چند مکتوب - به عنوان مشت نمونه خروار - از اسناد ((حشمت الدوله)) - حکمران خراسان و سرکوبگر ترکمن ها - که توسط سازمان اسناد ملی ایران منتشر شده است¹ به این بحث خاتمه می بخشیم . باشد که با تلاش ایرانشناسان و دارندگان اسناد و مدارک تاریخی ، تاریخ نویسان ، گذشته مردم ترکمن را آنگونه که شایسته است بنویسند.

¹ - ر.ک. فهرست اسناد علاءالدوله و حشمت الدوله. تهران: سازمان اسناد ملی ایران. دفتر پژوهش و تحقیقات، بی تا: ص 252، 292، 307، 339، 346، 361، 374، 441.

نامه ها

شماره: 4

فرستنده : میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده : حشمت الدوله

تاریخ: 20 صفر 1286

موضوع : برای سرکوبی ترکمان هر طور که خودتان مصلحت میدانید عمل کنید .
نظر آنست که به ترکمان صدمه وارد آورید و چون خود شما در کارهای آنجا
بیناتر هستید هر قسم که اقتضا داشته باشد اقدام کنید.

مشخصات و ملاحظات : ... توشیح ((صحیح است))
ناصرالدین شاه در بالای نامه ...

شماره : 8

فرستنده : میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده : حشمت الدوله

تاریخ : ربیع الاول 1286

موضوع : اعتمادی به قول طایفه تکه نیست . باید آنها را دفع و از سرحدات
ایران دور کرد...

مشخصات و ملاحظات: ... توشیح ((صحیح است))
ناصرالدین شاه در بالای نامه... .

شماره : 103

فرستنده : میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده : حشمت الدوله

تاریخ : جمادی الثانی 1287

ز تردید در امکان اسکان ایل سالور به علت کمی غله و ناتوانی از عهده دار
شدن مخارج آنها.

مشخصات و ملاحظات : ... توشیح ((صحیح است)) ناصرالدین شاه ... در بالای نامه ناصرالدین شاه به خط خود نوشته است : ((چه جای آوردن سالور است و از کدام غله و پول خرج آنها را خواهد داد . چه سالوربازی است))

شماره : 104

فرستنده : ناصرالدین شاه

گیرنده : حشمت الدوله

تاریخ : صفر 1286

موضوع: فرمان حرکت به طرف قوچان و آشتی دادن دو ایلخانی با هم و تنبیه ترکمن و تعهد سهام الدوله که به ترکمن قاری قلعه خواهد تاخت... .
مشخصات و ملاحظات : ... در بالا و کنار نامه ناصرالدین شاه به خط خود در تاکید مطالب نامه حاشیه مفصلی نوشته است که خلاصه آن چنین است : ((... بعد از قاری قلعه ، قلعه نحوز را هم بگیرند و پدرشان را بسوزانند . فس فس نکنید کار قاری قلعه را زود تمام کنید . ترکمن همه یکی است تجن² نباشد قاری قلعه باشد... .

شماره : 140

فرستنده : میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده : حشمت الدوله

تاریخ : رجب 1286

موضوع: تدارک برای تاخت و تاز به طوایف ترکمن و لزوم سرکوبی طایفه جعفربای و آتابای استرآبادنشین برای ترسانیدن طوایف ترکمن آخال و مروی³ و دستور تاختن به ترکمن طژن و سالور.
مشخصات و ملاحظات: ... توشیح « صحیح است » ناصرالدین شاه در بالای نامه... .

² - در اصل: طژن در تمامی موارد.

³ - کشت کشتار برای آنکه: « گنه کرد در بلخ آهنگری / به شوشتر زدند گردن مسگری! ».

شماره: 219

فرستنده: میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده: حشمت الدوله

تاریخ: جمادی الاولی 1286

موضوع: اعلام موافقت با تصمیم مخاطب برای تاختن به دو طایفه ترکمان، تجن و سالور و تشویق او به تاختن به ترکمان تجن در مرحله اول. مشخصات و ملاحظات: ... ناصرالدین شاه در حاشیه بالای نامه به خط خود نوشته است: « البته البته تجن را بتازید خیلی بهتر از سالور است، تکه است همسایه کلات، واجب است بر هم زدن آن انشاءالله...».

شماره: 236

فرستنده: میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده: حشمت الدوله

تاریخ: صفر 1287

موضوع: عدم تجویز آمدن ترکمانان ساروق و سالور از هرات و سکونت گزیدن در خاک خراسان زیرا که به عهد و شرط و قرار داد آنها اعتمادی نمیتوان کرد. مشخصات و ملاحظات: ... توشیح ((صحیح است)) ناصرالدین شاه ... در بالای نامه ناصرالدین شاه به خط خود نوشته است ((کار بی مآل بی معنی است هرگز اقدام نکنید...)).

شماره: 273

فرستنده: میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده: حشمت الدوله

تاریخ: رمضان 1286

موضوع: اشاره به منفعتهای سفر تجن و تانید این نکته که هر قدر صدمه به ترکمان تجن وارد بیاید به صرفه دولت و ملت است. مشخصات و ملاحظات: ... توشیح ((صحیح است)) ناصرالدین شاه در بالای نامه ...

شماره : 307

فرستنده : میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده : حشمت الدوله

تاریخ : ندارد

موضوع : اعلام موافقت با اسکان طایفه آلیلی در سرخس و توصیه به این نکته که ایل و طایفه ای که برای آبادی سرخس به آنجا روانه می کنید احتمالا باید ترکمن را دشمن بدانند و در تاخت و تاز بر آنها قشون را یاری دهند.

مشخصات و ملاحظات : ... توشیح ((صحیح است)) ناصرالدین شاه در بالای نامه ...

دستورالعمل

شماره ردیف : 7

شماره دستورالعمل : 123

شماره پاکت : 6

تاریخ : 28 صفر 1310

موضوع : اشاره به سد بستن روسها و بردن آب به چکشلر در خاک روسیه و امکان کوچ طایفه یموت از خاک ایران به خاک روسیه بدلیل بی آبی و دستور برای تحقیق در این باب .

مشخصات و ملاحظات : گفته شاه عینا در قلاب آورده شده است : [به جهنم هر جا می روند بروند] .

آیا همچنان می توان بر آن پندار نادرست ماند که ترکمن ها ضد ایران و ایرانی و وابسته به روس ها بوده و مردمی جنگ طلب و ... هستند؟! اگر چنین بادا ، زهی تاسف .

ناگفته نماند در یکی دو دهه اخیر چند اثر در زمینه تاریخچه خلق ترکمن (از آنه محمد احمدی . گنبد گاوس : قابوس نشریاتی، بی تا، 103)، تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها (از امین الله گلی . تهران : علم، زمستان 1366 ، 359 + [97] ص)، ترکمنهای ایران (اثر بی بی رابعه لوگا شوا . ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی ، تهران : شباهنگ ، 1359 ، 166 ص) منتشر شده است که می تواند راهگشای تحقیق درباره ترکمن ها باشد.

در باره نویسنده

عبدالله قره گزلو ملقب به ساعد السلطنه ، سردار اکرم ، امیر نظام فرزند مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه قره گزلو (میر پنجه) است . از او تاکنون جز کتاب حاضر ، نوشته دیگری شناسانده نشده است . پدرش از مردم همدان و از نظامیان معروف دوره قاجار بود . پسر همچون پدر شغل نظام پیشه قرار داده و سرانجام از منصب وزارت سر بر آورد .

محمد حسن اعتمادالسلطنه - نویسنده معروف عصر ناصرالدین شاه - راجع به تشابه لقب و تاریخ مرگ مصطفی قلی در صفحه 120 روزنامه خاطراتش ، ضمن رویدادهای روز دوشنبه 17 شوال 1298 ه . ق می نویسد:

" شنیدم که مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه قراگوزلو میر پنجه یا امیر تومان که سردار عساکر آذربایجان بود در اردو مرحوم شدند . از مرگ هیچ مخلوقی خوشحال نیستم . اما این مرد که لقب پدر مرا داشت و با هزار تومان پیشکش به شاه ، امین الملک این لقب را گرفته بود . خیلی از دادن این لقب به این شخص ناراضی بودم . خدا هر چه خواسته است همان طور می شود ."

اطلاعات تکمیلی راجع به او را می توان در آثار مربوط به قاجاریه همچون جلد دهم روضه الصفا⁴ ، صفحات 41 ، 211 ، 259 ، 468 ، 529 ، 581-582 ، 624 و تاریخ رجال ایران ، جلد اول صفحه 306 و جلد چهارم صفحات 115-116 ، 435 یافت . درباره زندگی و کردار نویسنده نیز می توان از کتاب های تاریخی اواخر قاجاریه بهره جست . در اینجا معرفی نویسنده را با استناد به گفتار مهدی بامداد در جلد دوم تاریخ رجال ایران ، صفحات 296-297 به پایان می بریم .

عبدالله

عبدالله خان قره گزلو (ساعدالسلطنه - سرداراکرم - امیر نظام) پسر مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه از خوانین طائفه قراگزلوی همدان و از متمولین و ملاکین طراز اول ایران بود . در سال 1310 هجری قمری بواسطه انقلابی که به اشاره و تحریک شیخ عبدالله مجتهد و پیش نماز در همدان ایجاد شده بود خوانین قراگزلو نیز در این هنگامه دخالت داشتند . دولت چند نفر از آنان از قبیل زین العابدین خان حسام الملک - عبدالله خان ساعد السلطنه و ضیاءالملک را به تهران آورد و

⁴ - اثری از میرخواند که رضا قلی هدایت آن را تکمیل کرده است .

هر سه نفر که درجه آنان امیر تومانی بود معزول شدند و امر شد که در خانه نایب السلطنه زندانی شوند.

ساعداالسلطنه را زنجیر کردند و آن دو نفر دیگر محترمانه زندانی شدند . ساعداالسلطنه برای اینکه زنجیر را از او دور کنند هزار تومان به نایب السلطنه داد و مورد قبول واقع شد و او هم بدون داشتن زنجیر زندانی گردید . محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود غره رجب المرجب 1310 می نویسد : ((امروز درب خانه مجلس غریبی بوده و جهت انعقاد این مجلس استنطاق امیر توماتهای همدان است . حسام الملک و ساعد السلطنه و ضیاءالملک که تمام فتنه و تقصیر همدان را بگردن اینها وارد آوردند و جهت عمده اینکه مقصر شدند مخارج گزافی که حسام الملک در تاپستان گذشته در عروسی پسرش کرد روسای دولت بطمع افتادند لابد بایستی توهینی باو می کردند که مبلغی بگیرند این است که مقصرش کردند . و نیز در 3 رجب می نویسد: «درب خانه رفته هنگامه غریبی بود معلوم شد سه نفر امیر تومان های همدان را معزول نموده در منزل نایب السلطنه (کامران میرزا) حبس کردند ساعداالسلطنه را زنجیر کردند و آندو نفر را محترمانه نگاه داشته اند. هزار تومان ساعداالسلطنه داده است زنجیر را بر داشته اند اما هنوز حبس هستند» .

در سال 1288 خ (1328 ق) در کابینه ابوالقاسم خان ناصرالملک که خودش نیز عهده دار وزارت دارائی بود تا آمدنش از اروپا عبدالله خان که ملقب به امیر نظام بود موقه عهده دار وزارت دارائی گردید . در سال 1294 خ. (1333 ق) در کابینه عبدالمجید میرزا عین الدوله که بیش از چهار ماه نخست وزیریش طول نکشید امیر نظام وزیر دارائی بود.

مشخصات نسخه

از این کتاب تاکنون فقط یک نسخه شناسانده شده است که آن نیز در کتابخانه ملی ایران به شماره 547 ف 953 جای دارد . دستنویس یادشده در جلد دوم فهرست کتاب های خطی، چنین توصیف شده است⁵ :

سفرنامه پسر اعتمادالسلطنه

از : عبدالله بن مصطفی قلیخان اعتمادالسلطنه قراگوزلو ، تألیف : 1296 ه.ق.

⁵ - انوار، عبدالله. فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی. تهران: وزارت فرهنگ و هنر، 1343-، جلد 2: ص 39.

نویسنده در سال 1294 ه. ق. از طرف دولت ایران بسمت سرحداری و ساخلویی قلعه ناصریه سرخس مأمور می شود. وی مدت دو سالی که در آنجا اقامت می گزیند اطلاعات زیادی درباره تراکمه مقیم آن نواحی بدست می آورد، بخصوص دو طایفه «تکه و سالور»، او اطلاعات جغرافیائی آن نواحی را درینجا بطور مشروح می نگارد و ایلات مزبور را کاملاً معرفی می نماید.

آغاز: بسمله، چون در عهد فرخنده عصر پاینده سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه اسلامیان.

انجام: ولی بجهت حرمت قوشیدخان در میان ایل اسمی از او برده می شود. نستعلیق خوش، 1296 ه. ق، ناصرالدین شاه، سرفصلها در وسط صفحه، جدول دور سطور: سیاه، جلد: تیماج قرمز، دولائی، 170، 220. کاغذ: فرنگی، 27 برگ، 11 سطر کامل، 95، 155، 953 / س. میکرو فیلمی از این نسخه به شماره 1680 در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است که برای چاپ از آن استفاده کرده ام.⁶ نام برخی ایلات و طوایف - به ویژه ترکمن ها - در ضبط این کتاب با برخی منابع دیگر اختلاف دارد. با همکاری عزیزان ترکمنم آقایان نورمحمد آق، خلیل بیگ محمدی، قربان صحت بدخشان، شیخ فیض طلایی و دکتر مجید تکه سعی شد این گونه موارد اصلاح شود. ناگفته نماند شجره نامه ای که در انتهای کتاب آمده، اخیراً در ترکمنستان شوروی منتشر شده است؛ با اینکه کاستی دارد ولی باید پذیرفت که در ایران تا این حد کار نشده بود. از دکتر مجید تکه، که آن را ترجمه نمود و در اختیارم گذاشته است، سپاسگزارم. در پایان امید دارم که با انتشار این اثر توانسته باشم اندکی از دین خود را به یاران همدرد ترکمن ادا کرده باشم. بادا که چنین بادا.

حسین صمدی

شاهی (قائم شهر) - تابستان 1370

⁶ - دانش پژوه، محمد تقی. فهرست میکروفیلم های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. تهران: دانشگاه تهران، 1348-، جلد 1: ص 120.

سبب نگارش کتاب

چون در عهد فرخنده و عصر پاینده سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه اسلامیان پناه ماسواه فداه ولینعمت کل ممالک ایران السلطان بن السلطان بن السلطان ابوالمظفر منصور خلد الله ملکه و سلطانه که قرن ترقی کمال است و مزاج ملک و ملت در غایت اعتدال ، اوایل سنه یکهزار و دویست و نود و چهار غلامزاده فد ویت شعار « عبدالله بن مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه فراگوزلو» را کارگزاران دولت ابد آیت به سمت سرحداری و ساخلویی قلعه مبارکه ناصریه سرخس مأمور فرمودند و قریب به دو سال در آن حدود به تقدیم شرایط جانفشانی و خدمت قیام نمود .

از آنجایی که می دانست خاطر آفتاب مظاهر ملوکانه محض اجرای لوازم سیاسیت و اعلاء مراسم ترتیب ، همواره به تحصیل اطلاعات از چگونگی حالات طبقات نام و اصناف ، عشایر و اقوام مایل است لهذا چنان صواب دید که وضع حالات و کیفیت قواعد و رسوم و مقدار سکنه و قوانین سلوک و معیشت حالیه تراکمه مرو را به دقت وافی تحقیق نموده و به طور تذکره و روزنامه بنگارد و هنگام بازگشت به دربار خلافت عظمی در پایه سریر آسمان مصیر عرضه دارد .

اصل و نسب ترکمنها

چون طوایف ترکمانیه از قدیم الایام وحشی و بی تربیت بوده و هیچ وقت اطاعت سلطانی را به میل خاطر قبول نکرده اند ، پیوسته خانن و خائف در صحراهای دور دست شمال ایران و دو طرف آن مانند سباج و بهایم متردد بود و آداب و رسوم انسانیت و قواعد زندگی را به هیچ وجه تحصیل نتوانسته اند نمود ، لهذا تاریخی که گزارش⁷ حالات قدیمه آنها را حاکی تواند بود، در دست ندارند مگر اینکه چیزی جوانان از پیران شنیده و به اولاد خود گفته باشند . در این صورت مسلم است که اعتماد صحت به اقوال آنها در باب گذشتگان نیست ولی غلام زاده از پیران و ریش سفیدان تکه و سالور که فی الجمله محل وثوق و اعتماد بودند، به قدر مقدور استکشاف و استطلاع نموده و معروض می دارد که مقیمان سده سنیه و معتکفان آستان علیه را استحضار و اطلاعی از وضع حالیه مرو و اهالی آن بهم رسد.

چون امروز غیر از ایل تکه و قلیلی از سالور⁸ صنفی دیگر از طوایف ترکمانیه در مرو نیست لاجرم غرض از این روزنامه همان عرض حالات قبیله تکه خواهد بود اگر ضمنا هم مجملی از حالات دو سه طایفه دیگر معروض دارد محض ارتباط مطلب است نه نگارش تاریخ تراکمه . معهذاکر در اصول و انساب آنها اختلافی با اقوال مورخین واقع شود امیدوار است که به نظر عفو و عاطفت ملحوظ گردد.

بالجمله عقیده پیران و خبیران این طایفه آن است که از اولاد «سالور غازان بابا» نام هستند . برخی دیگران « طغان » نام ترکی را جد خود می دانند ولی اشهر آن است که از احفاد «غازان بابا» اند .

گویند « سالور غازان بابا » ترکی دلیر و صاحب شوکت بوده است به همین جهت در دست بعضی از عشایر ترکستان که با او طرف معارضه بوده اند ، کشته می شود و از او چهار پسر باقی می ماند . اول- « ارساری»، 2- « سالور»، 3- « یموت»، 4- « تکه » و مادر « سالور» را از زنهاى دیگر او نچسب تر می دانند . مجملا اینکه پسران چهار گانه در مقام خونخواهی پدر بر آمده با قبایل ترکستان جنگها کردند و دختری از طایفه اوزبک⁹ به اسیری آورده و او را برای

7- در اصل: گزارش

8- سالور (= سالر)

9- اوزبک (= ازبک)

«تکه» عقد بستند و «تکه» را از وی پسری «یالقامش» نام متولد شد که جد طایفه ساروق¹⁰ معروف باشد.

الحاصل. از چهار پسر «غازان بابا» اول «ارساری» است که از اولاد او طایفه معروف به ارساری بهم رسیدند و این قبیله الان با عدتی بسیار و عددی بیشمار که قریب شصت هزار خانوار می شود در سواحل رود جیحون در محلی که مشهور به لب آب است سکونت دارند و یک وقت به امام بخارا خدمت کرده و نوکر دادند. هنوز به همان حالت باقی هستند و طایفه ارساری نسبت به سایر طبقات ترکمان با تربیت تر و معقولتر و سبک معاش و قاعده گذرانیشان [به] مردمان شهرستان نزدیکتر است.

دویم سالور. اگرچه به اعتقاد بعضی از مورخین نسبت این طایفه به «سالور خان» که لقب «تولی خان بن چنگیز خان» است منتهی می گردد ولی به رغم [این ادعا] ثقات تکه از اولاد همان «سالور» اند که دویم پسر «غازان بابا خان» است.

علی ایحال، این قبیله خود را انجب طوایف ترکمانیه می خوانند و زیاده بر آنچه در دزدی و راهزنی خود اقدام نمایند، اشرار قبایل دیگر را برای این کار به اسب و اسلحه معاونت می نموده اند و هر غنیمت و اسیری که حاصل می شده است با آنها بالمناصفه تقسیم می کردند. تا وقتی که به بردن اسیر و چپاول از حدود خراسان قدرت داشتند پیوسته تجار برده فروش از طوایف جمشیدی و تیموری و هزاره با آنها معاملات داشته و اسرای شیعه را به طخارستان¹¹ و ماوراءالنهر و خوارزم برده می فروخته اند و به آن بیچاره ها جهت تخالف مذهب شداید بسیار وارد می آمده است، لیکن در این عهد سعادت اقتران که از فرّ اقبال بی زوال اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه کل ممالک ایران ارواح العالمین فداه و اهتمامات کافی و مساعی بزرگ جناب اجل اشرف «سپهسالار اعظم» وزیر جنگ و وزیر امور خارجه این دولت قوی صولت که عمل قشون و حراست و صیانت حدود و ثغور ممالک محروسه عموماً و کار سرحدات خراسان محض اختصاص اداره خصوصاً کمال ترقی و استحکام را یافته است، افراد طوایف ترکمان از لفظ اسیر جز آنکه خود به چنگ غازیان اسلام گرفتار شده و به رأی العین مشاهده می نمایند، معنی دیگر تصور نمی توانند نمود.

خلاصه. طایفه سالور نظر به قوت و غلبه سایر قبایل به جهتی دیگر در هیچ جا مرتع و مکان مخصوصی نداشته اند و به طور اضطرار در چهار جو و برخی اراضی کم نفع ترکستان گذران می کردند تا آنکه اندک اندک خود را به خراسان کشیده به اتفاق ایل ساروق از پانین رودخانه مرغاب در مرو به اعمال ذلت و زحمت مقام گرفتند و در اوایل دولت شاه سعید طاب الله ثراه «بیرامعلی خان

¹⁰ - ساروق (= ساریق. سارق)

¹¹ - طخارستان (= تخارستان)

قاجار» - که حکمران مرو بود - چند مرتبه به طایفه سالور تاخت و تاراج برد و بسیاری از آنها را بکشت و برای باقی ماندگان مالیات مقرر کرد [و آنها] ضمیمه رعایای مرو شدند و بعد از قتل خان مرحوم چندی خوانین بخارا و خوارزم در آنها تصرف کردند تا در اوایل دولت خاقان خلد آشیان چون قبیله سالور از پریشانی و ذلت میان ساروق به جان آمده بودند از چاکران دربار خاقان یورتی استدعا نمودند که به رعیتی و نوکری ایران تحصیل افتخاری نموده باشند. حسب الاجازه اولیا دولت جمعی که تقریباً پنج هزار خانوار می شدند در سرخس منزل کردند.

چون یک چند در ظل حمایت این دولت از شاداید گذشته بیاسودند، یکباره خود را صاحب و مالک سرخس پنداشته و ابواب معاملات پوست و گوسفند و اسب با اهل خراسان و خوارزم مفتوح داشتند و بضاعت خوبی از این ممر حاصل کردند و اسیر بسیار نیز در آنجا جمع شد. چون یکباره حقوق دولت را فراموش کردند و در معاونت دزدان و مخالفت سرحداران و دست اندازی به نواحی خراسان مبالغه نمودند، ناچار تنبیه آنها به ذمه همت اولیاء دولت واجب شد.

در حدود سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت که حضرت شاهزاده ابوالملوک ولیعهد فردوس مهد نایب السلطنه «عباس میرزا» نورالله مضجعه - که برای اصلاح مفاسد خراسان تشریف فرمای آن ساحات شده بود - بعد از فتح قلاع و رفع متمردان آن مملکت محض خلاصی اسرای شیعه و دفع آن رسوم شیعه، سرخس را محاصره فرمود و گوشمالی تمام به قبیله سالور دادند.

[در این نبرد] علاوه بر آنکه سه هزار نفر اسیر شیعی از قلعه سرخس نجات یافتند¹² تقریباً پنج هزار تن اسیر ترکمان نیز به چنگ غازیان افتادند¹³ و همه را به مشهد مقدس کوچ دادند. اسیران شیعه به اوطان خود رخصت [یافته و] رفته و اسرای ترکمان حسب الامر به قرای ارض اقدس تقسیم شدند.

اما بقیه سالور که در مرو با طایفه ساروق می زیستند چون به جهت نداشتن مرتع و مکان مخصوص بسیار ذلیل و مفلوک بودند و نیز محل یلتن¹⁴ را - که در ده فرسنگی مرو است - زمینی مستعد و بی مانع دیدند، لهذا خود را از مرو بدانجا کشیدند. نظر به وفور آب و خوبی هوا و مراتع بسیار و همیشه باغ بیشمار که همه اسباب سهولت معاش است، یکباره دل به اقامت یلتن بسته و در آنجا به آسودگی نشستند. اراضی را در میان خود قسمت کرده مشغول زراعت شدند، چندان که ایل ساروق در مرو بود و همچنین بعد از آنکه تکه آنها را به زور از مرو اخراج نمود و خود در آنجا منزل گرفت.

12 - در اصل : یافت

13 - در اصل : افتاد

14 - یلتن (= یولتن. یول آتن)

در همان ایام نواب والا « حسام السلطنه¹⁵ » به مرو تشریف آورده و مراجعت فرمودند. در همه این اوقات طایفه سالور در یلتن اقامت داشت تا آن وقت که نواب والا « حشمت الدوله¹⁶ » امیر جنگ با قشون مأمور آن صفحات شدند. قبیله سالور را در یلتن به غلبه مسخر فرمودند و آنها در مقام اطاعت بر آمده قشون ظفر نمون را در هر نقطه که بود به رساندن آذوقه و معاونت نمودند و نیز پانصد سوار ملازم رکاب والا کردند.

چون این قسم خدمت ایشان به عساکر دولتی مایه اختلال در کار تکه ها بود لهذا در وقت فرصت با ساز و عدت بسیار یلتن را محاصره کرده و سالورها را مجبور نموده به¹⁷ اینکه با سپاه دولت مراد و خدمت ننمایند. طایفه سالور بین المحذ ورین در مانده، دیدند با هر طرف موافقت نمایند از آن سوی دیگر ایمن نمی توانند بود، آخر الجاء به ترک مزارع و مراتع خود دل نهاده، از یلتن کوچیده و از بالای پنج ده به طرف ماروچاقی رفتند.

قریب به چهار سال در آنجا اقامت کردند و چون از تنگی جا و نبودن مرتع درستی به ستوه آمدند، ناچار یک ثلث از آنها کوچیده به قراتپه¹⁸ - که در بیست فرسنگی هرات واقع است - رفتند. ثلث دیگر از نواب والا « حشمت الدوله » اجازه حاصل کرده در زور آباد - که بیست فرسنگی سرخس است - مقیم گشتند. آن ثلث دیگر که در ماروچاقی مانده بودند چندی با ساروق بنای خصومت را گذاشته قدری جنگهای بی صفره کردند، آخر الامر به علت قلت عدد و نبودن مدد مغلوب گردیده به طور فرار خود را به سالور قراتپه رسانیده، در آنجا نیز مکث نکردند، هر دو دسته با تفیق کوچ کرده به زور آباد آمدند.

پس باقی طایفه در حمایت دولت علیه آسوده نشستند و « بردی مرادخان سالور » از سرکار نواب « حشمت الدوله » اجازه حاصل نموده و مبالغی هم به اسم کرایه مال و آذوقه از دولت پول گرفته، ایل سالور را به سرخس کهنه - که در یک فرسنگی مشرقی قلعه مبارکه ناصریه است - کوچ داد و تمام ایل به سرخس رفتند مگر قریب پانصد خانواری که در زور آباد باقی ماندند و آن وقت فوج قرایی ساخلو قلعه ناصریه بود[ند].

چون شش ماه از اتفاق و اجتماع طایفه سالور در سرخس منقضی شد ایل تکه بودن آنها را در آن همسایگی باوجود خدمت به دولت مایه خرابی کار خود دیدند لهذا « قوشیدخان » سه هزار سواره و پیاده به سرداری « خجقه سردار » به سر قبیله سالور فرستاد.

15 - منظور « سلطان مراد میرزا حسام السلطنه » است.

16 - منظور « نواب حمزه میرزا حشمت الدوله » است.

17 - در اصل : با

18 - قراتپه (= قره تپه. قاراتپه)

« خجقه سردار » اول احشام و اغنام سالور را به تصرف در آورد ، بعد از آن به قوت اسلحه آن طایفه را ملجا ساخت به اینکه از سرخس کوچیده و به مرو روند و میان طایفه تکه ساکن شوند . سالورها در مقام اضطرار کوچیده و میان قبیله تکه رفتند و ساکن شدند . و در حرکت و سکون از سرخس تا مرو سواره و پیاده تکه قسمی با آنها به ملایمت و موافقت رفتار کردند که با وجود عیال و اطفال بسیار که همراه بود به قدر سرمونی به هیچیک اذیت و آزار نرسید . بعد از ورود به مرو نیز اموال و اقسام منهبویه را به آنها مسترد نمودند و از آن وقت تا حال سالور در میان تکه منزل دار [ند] و در نهایت مذلت و خواری گذران می کنند .

تقریباً هزار خانواری در دو مکان نزدیک هم اوبه دارند و باقی دیگر میان ایل تکه متفرق و بی نام و نشانند . بعضی در نزد بای های تکه نوکر و سوداگر هستند که به قوت شراکت آنها معامله می کنند و اغلب آنها از بیکاری و اضطرار مشغول آلاما نی هستند و خودشان هم اگر اسب ندارند به نصفه از تکه ها کرایه می کنند . لکن پیش تکه به قدری بیقدر و ذلیلند¹⁹ که اگر یک نفر از معتبرین آنها در دست پست تر کسی از تکه کشته شود ابدایت و خونبهایی بر آن مقرر نیست و از آن گذشته همه سالور در تمام خاک مرو یک وجب زمین و یک شربت آب را مالک نیستند ، مگر اینکه یکی از تکه ها محض الله قطعه ای از زمینهای متصرفی خود را به سالوری بدهد که به عاریه یک سال برای خود زراعت کند و همچنین تکه ها زن دادن به سالور را عیبی بزرگ می دانند ، اگر چه سالور نیز از آنجایی که خود را خیلی بچسب تر از تکه بلکه قبایل دیگر هم می داند زن دادن به تکه را ننگی عظیم می شمارد ولی چون اکثری از آنها بی بضاعت و فقیرند ، بسیار شده است که به این بدنامی و ننگ دل نهاده و به تکه دختر داده اند .

اسامی طایفه سالور

19 - در اصل : ذلیل اند

قره مان ²⁰	چولوم	پالا واچ	اردو قاجا ²¹
آلام	گوک	داز	ساقار
بیگ بولگی		بیکسی	
اکورجکلی ²²		اهاب	
آنا بولگی			
ارسلان	یعقوب ²³	صیاد ²⁴	باشارجه ²⁵
لی که	یاچی	بق قره ²⁶	اسمعیل
باقاش	توره تیمور	موسی ²⁷	قره کچی آقا

سیم « یموت » است که از او نیز اولاد واحفاد بیشمار به وجود آمد که الان در صحاری گرگان و حدود استرآباد و برخی در خوارزم ساکنند .
 چهارم « تکه » است که از او سه پسر به وجود آمده ، « اقمش²⁸ » ، « تقتمش²⁹ » ، « یالقامش » . اولاد « اقمش » و « تقتمش » طایفه حالیه است که در مرو

²⁰ - قره مان (= قارامان)

²¹ - اردو قاجا (= اردو خوجه)

²² - اکور جکلی (= اکور جوکلی)

²³ - یعقوب (= یاقوب)

²⁴ - صیاد (= صایاد)

²⁵ - باشارجه (= باشارجا)

²⁶ - بق قره (= بوق قارا)

²⁷ - بق قره (= بوق قارا)

²⁸ - اقمش (= اوتامنش)

و *آخال* مسکن دارند و « یالقامش » اسم اصلی « ساروق » است که به علت زردی چهره به این اسم معروف گردید و اولاد او نیز همین طور مشهورند .
 الحاصل . گویند بعد از « غازان بابا خان » سالور و تکه در اطراف خیوه و *واس* و *قراقلی* و آن صفحات مسکن داشته اند . گاهگاه در کنار جیحون هم منزل می کردند، جای معینی نداشته اند . ایل نیز آنقدرها زیاد نبوده است . به همین طورها هر چند وقت در زمینی گذران می کردند تا هنگامی که اولاد « سالور » و « یالقامش » از طایفه اقمش و تقتمش جدا شده ، از پائین *رودخانه* مرغاب آمده در *خان کچن* و اطراف *مرو* - که مسکن حالیه تکه است - منزل کرد و طایفه سالور نیز چندی در میان آنها نشستند و بعد بعضی به *سرخس* و برخی به *یلتن* - چنانکه در میان آنها نشستند و بعد بعضی به *سرخس* و برخی به *یلتن* - چنانکه عرض شد - رفته و ساکن شدند ، اما طایفه تکه جای معینی نداشت و اوقات خود را هر چند وقت در محلی می گذرانید ، هر وقت هم دشمنی برای آنها به هم می رسید خود را به ریگزار می کشیدند و سلامت می ماندند . در عهد « نادر شاه³⁰ » مرحوم نیز اگرچه در میان ریگ بودند لکن از غلبه آن پادشاه قبول ایلیت کرده و در مقام اطاعت برآمدند . « نادرشاه » طوایف جزو آنها را قسمت کرد . بعد از آن کم کم به *آخال* آمدند . بیشتر ایل در آن صحرا جمع شدند و جمیع قلاع *آخال* را که در تصرف اهالی *خراسان* بود به طور درستی و عدل در میان خود قسمت نمودند . بعد از آن فتح هر یک از قلعه ها را به ریش سفید طایفه - که آن قلعه در تقسیم متعلق به آنها بود - حواله کردند و به تدریج هر کس قسمت خود را به غلبه متصرف گردید و قدری از ایل نیز به *تجن*³¹ و بعضی دیگر به *مرو* رفتند .
 سالی چند به همین طور گذران کردند تا وقتی که نایب السلطنه مغفور [« عباس میرزا »] برای تنبیه قبیله سالور به *سرخس* تشریف آورد و بعد از قتل و نهب بسیار پنج هزار خانوار از آن طایفه را به ارض اقدس کوچ داد . این فقره مایه وحشت بسیار شد برای ایل تکه بلکه جمیع قبایل ترکمانیه ، لهذا همگی از *تجن* فرار کرده به *مرو* رفتند و دو سه سال در آنجا ماندند . چون آب و زمین *مرو* کفایت تکه و *ساروق* و همه را نمی کرد و در کنار *رود تجن* هم امنیت و فراختی حاصل شد ، ایل تکه اطمینان یافته دوباره کوچیده به *تجن* مراجعت نمودند مگر قلبی که در *مرو* ماندند . اما چون ایل تکه دفعه ثانی به *تجن* بازگشتند اول قبیله برخا ز را - که از طوایف قدیمه *خراسان* بوده و الان ضمیمه ایل تکه است [و] در ساحل *رود تجن* میان قلعه منزل داشتند - گرفته داخل ایل خود کردند .

29 - تقتمش (= توغتامش)

30 - منظور « نادرشاه افشار » است .

31 - در اصل در تمام موارد *طژن* .

بعد از آن «ارازخان»³² نام که از معارف ایل بود بندی را که حال مشهور به *قارلی بند* است به رود *تجن* بسته و مشغول زراعت شدند و از بابت خوبی حاصل و حبوبات، ایل را بضاعت و ثروت خوبی به هم رسید و تقریباً چهل و یک سال قبل «خوجه»³³ شکور آق سقال» سبب شد که طایفه تکه از *تجن* به سرخس آمد و چند سال خود «خوجه شکور» در سرخس نشست .

آخر به سببی با طایفه مله³⁴ مخالفت کرده و طایفه وکیل را [که] ربع تکه است ، چون متعلق به خودش بود برداشته به *تجن* بازگشت و قدری هم از تکه که در مرو مانده بودند به *تجن* آمده قریب شش هزار خانوار در آنجا جمع شده و به ریاست «خوجه شکور» اطاعت کردند ، و «خوجه شکور» مرد با کفایت و با تسلطی بود چنان که وقتی طایفه را منع و قدغن کرده بود با اهل کلات معامله و مراد را موقوف کرده و غله و آذوقه برای فروش به کلات نبرند - چون معامله با صرفه و منفعتی بود - بعضی از افراد طایفه پنهانی مشغول بوده اند و هر کس را که «خوجه شکور» اطلاع می یافت قدغن او را شکسته است فوراً می کشت . گویند قریب شصت نفر را به این تقصیر کشت . با وصف اینکه از فرایض رسوم ترکمان است که هر کس یکی را به قتل رساند بدون ملاحظه شأن و رتبه وارث مقتول می رود و در میان طایفه دست به کمر قاتل انداخته او را بیرون می آورد و به قصاص می رساند و هیچ کس را در این باب حرفی نیست ، معهذاً «خوجه شکور» چنان مسلط بود که با این همه قتل هیچیک از طایفه از او مطالبه خون نکردند.

الحاصل . [وی] به حسب مخالفت کم کم بنای چاپیدن مال تکه [ها] را که در سرخس بود [ند] گذاشت و مایه دشمنی محکم گردید . جمعی از طرفین مقتول شدند. به همینطورها بودند تا ظهور «قوشید خان» . اما «قوشید خان» گویند اول مردی قتلان بود. وقتی قشون بسیار از خیوه برای استیصال طایفه ساروق به مرو آمد و جمعیتی بسیار از سرخس به کمک ساروق رفتند و در آنجا با وجود بودن «ارازخان» طوایف سالور و ساروق و تکه هر سه متفق القول «قوشید خان» را رئیس و سردار قرار دادند و او بعد از فراغت از جنگ خوارزمی قلعه را - که در کنار رود سرخس بالفعل معروف به قلعه قوشیدخان است - بساخت و بعد از آن جمعیت بسیاری فراهم کرد و به *تجن* رفت [و] طایفه وکیل را محاصره نمود، آخر الامر به غلبه آنها را مسخر ساخت . بعضی کوچیده همراه او به سرخس آمدند ، برخی دیگر چند گاهی مهلت خواستند که از عقب آنها بروند [و] بعد از مراجعت «قوشید خان» فرار کرده به مرو رفتند.

³² - در اصل «اراض خان»

³³ - در اصل در تمام موارد : خواجه

³⁴ - در اصل: مل

در آن بین ها «خوجه شکور» هم فوت شد. در حقیقت این نیز از آثار اقبال «قوشید خان» بود و ایل تکه معتقدند بر آنکه تا به حال بزرگی به خوشبختی «قوشید خان» در ایل تکه نبوده و نیست. در زمان سرداری او چند جنگ بزرگ اتفاق افتاد و «قوشید خان» در هیچیک شکست نخورد و در آن زمان والی خراسان مرحوم «آصف الدوله» بود که با «قوشید خان» و سایر ایل تکه نها یت خوش سلوکی و مرحمت را به عمل می آورد. در آن عهد به حدی ایل تکه اطمینان یافته بود که با اغنام و احشام آنها فارغ البال در کوه و صحرای خراسان می چریده است و زن و بچه تکه با ایلات خراسانی در کوههای آق دربند و پس کمر بزغنج و پسته جمع می کردند.

در آن روزگار چنان به تکه خوش گذشته است که هرگز آن خوشی را فراموش نخواهد کرد. بعد از مرحوم «آصف الدوله» هم باز با نهایت اطمینان در سرخس نشسته بودند تا هنگامی که سرکار نواب والا «حسام السلطنه» با قشون ظفر نمون تشریف فرمای سرخس شدند و قلیل جنگی در مابین سپاه دولتی با ایل تکه واقع شد. طایفه تکه به حکم ضرورت اظهار ایلیت و قبول خدمت کردند و نواب والا را مراجعت دادند. یک سال بعد از بازگشتن ایشان چون در شوره کال خربوزه³⁵ و حاصل بسیار به عمل آمده بود، ایل به جهت جمع آوری آنها از سرخس کوچیده به آنجا رفتند. شوره کال ممر قدیم رود سرخس است که امتداد می یابد به اطراف مرو که مابین شمال و مشرق است.

چون این اوقات راه رود تغییر کرده و نیز فرو رفته است لهذا آن راه اول خشک مانده و بعضی جاها بیشتر شده است. باز اغلب در بهارها که رود فیضان می کند آب به آن راه می افتد، بعد از آنکه [آب] کم شد تراکمه می روند تخمه خربوزه و هندوانه و گندم در آن زمینهای نمناک زراعت می کنند. به طوری این حاصل خوب به عمل می آید که دور نیست تعریف آن حمل به عراق شود. خلاصه، یک سال نیز ایل [در] شوره کال نشستند و باز به سرخس مراجعت کردند.

وقاتی که ایل تکه در تجن مسکن داشت «محمد نیاز بای» نام شخصی از جانب «محمد امین خان» فرمانگذار خوارزم در مرو میان ایل ساروق حکومت داشت و از تمام ایالات سالور و ساروق و تکه زکات می گرفت، و با طایفه ساروق مخصوصا طوری خوش رفتاری کرده و پهلوبندی داده بود که افراد آن قبیله صاحب مکنت و ثروت شده بودند، تا به حدی که از غایت بضاعت طغیان نموده، وقتی بی خبر ریخته «محمد نیاز بای» را با اتباعی که همراه داشت، به قتل آوردند. چون این خیر به خان خوارزم رسید کمر عداوت ساروق را بسته،

³⁵ - خربوزه (= خربزه)

چهارده سال متصل کشیده بر سر قبیله ساروق آمده و حاصل آنها را تماماً ضایع و پامال می کرد. حتی جنگلها و بوته های صحرا را آتش می زد. اغلب اوقات کار ایل به طوری سخت می شد که چوپهای آلاچیق³⁶ را عوض همیشه می سوزاندند.

چون از این همه گرفت و گیر باز تشفی قلب برای خان خیوه حاصل نشد «میر احمد خان جمشیدی» را که مردی مشهور و سخت دل و بیباک بود در قریاب - که پانین آب مرو است - نشاناد و او به لطایف الحیل آحاد و افراد ایل را به طرف خود کشاند، چنان که هر کس از تکه و ساروق پیش او می رفت جیره و مواجب فوق العاده می داد و نوازش می کرد و هر کس از طایفه ساروق سر یا اسیر می آورد انعام و جایزه بسیار می یافت و در وقتی که ایل از سرخس برای ضبط محصول خود به شوره کال آمده بودند دویست سیصد خانوار از جوانهای خوب آنها با هم اتفاق نموده بی خبر کوچیده به مرو رفتند. چون در حقیقت یک گله بهادر بودند لهذا ایل آنها را به اصطلاح خود گله بهادر می گویند و در این بین خود «محمد امین خان» نیز از خوارزم با قشون و استعداد تمامی به آن صفحات آمده «میر احمد خان» را با همراها نش ملازم رکاب ساخت و طوایف تکه و ساروق را که در مرو بودند و به کلی مسخر کرده و همه را ضمیمه قشون خود نموده، از این غلبه خیال سوادى خام به دماغش غالب شده عزم تسخیر سرخس بلکه تمام خراسان و زیاده از آن نمود.

چون خیر عزیمت او به طرف سرخس مسموع طایفه تکه گردید برای آنها وحشتی حاصل شده چند نفر از روسا³⁷ و ریش سفیدان قبیله پیشکشی از پول و اسب فراهم نموده در وسط راه خدمت خان فرستادند و اظهار ایلیت کردند که شاید به این تدبیر از شر او آسوده شوند، لکن خان از کثرت غرور و خیالات دراز و دور پیشکش را قبول نکرده و به هیچ وجه اعتنا به معذرتهای آنها ننموده و فرستادگان³⁸ را در کمال یأس مراجعت داد و خود نیز با قشون ایلغار کرده به حوالی سرخس رسید.

اما ایل چون به کلی از خان مایوس شدند شرح حال را عریضه کرده خدمت مرحوم شاهزاده «فرمانفرما» طاب الله ثراه - که در آن وقت والی خراسان بود - فرستاده و استدعای فرستادن قشون دولت نمودند و خود به تمام در حصار معروف به قلعه قوشید خان - که یک فرسخ در زیر دست قلعه مبارکه ناصریه واقع است - جمع شده و مختصر تدارکی فراهم کرده متحصن گردیدند و «محمد امین خان» چون به ظاهر سرخس رسید نصف اردو را به سرداری «میر احمد

³⁶ - در ترکمن صحرا به آلاچیق، اوی oy می گویند.

³⁷ - در اصل: رنسا

³⁸ - در اصل: فرستاده گان

خان جمشیدی « از رودخانه عبور داده به طرف مغربی قلعه فرستاد [و] خود با نیمه دیگر از سمت مشرقی درآمده و از چهار جانب قلعه را محاصره نمودند و به طوری احاطه کردند که برای یک نفر مجال فرار باقی نماند و از این محاصره وحشت ایل تکه زیاده بر سابق شد و از شدت اضطراب خیلی الحاح و اظهار مسکنت نمودند که شاید کار به مصالحه و متار که بگذرد ولی در خدمت خان هیچ فایده نبخشید و پذیرفته نشد.

چون از صلح مایوس شدند ناچار دل به جنگ نهادند. توکل بر خدا کرده و از اقبال بی زوال اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلامیان پناه ماسواه فداه یاری طلبیده و جمعی سواره و پیاده به سرداری « امان سعد خان » و « بردی نیا ز خان » - پسر « اراز خان » - و برخی دیگر از معارف دروازه را باز کرده و به قشون مغربی که به قلعه نزدیک شده بود حمله بردند و از آنها متفرق نموده از حوالی قلعه دور کردند و با فتح و پیروزی بازگشتند، و در آن جنگ خیلی از قشون خوارزم تلف شد. چون از این فتح دل‌های افراد سواران ایل قوتی حاصل کرده بود لهذا از فردای آن روز نیز تهیه جنگ نموده از قلعه بیرون رفتند و به قشون مشرقی یورش بردند و در دو سه حمله شکست فاحش به آنها دادند و همه را متلاشی نمودند. در این وقت خود « محمد امین خان » با جمعی از خواص و قلیلی از سواران جنگی و توپخانه که حارس وجود خان بودند، در سر تپه که مشرف به قلعه است ایستاده و لشکر را به بذل و انعام ترغیب به جنگ می نمود و متصل توپها را پر و خالی می کردند. پیاده سرخسی به طرف تپه یورش برده و خان خوارزم را با خواص و اعیانی که همراه داشت تماما به قتل آوردند و سر پر سودای خان را بریده به مشهد و از آنجا به دارالخلافه ناصریه³⁹ فرستادند. با وجود این شکست بزرگ که به قشون خیوه رسید، چون « میر احمد خان » مردی بسیار رشید و کار آزموده و مدبر بود فوراً شکستگان خوارزمی را جمع آوری کرده اردویی تشکیل داد و از دور سرخس با نظم و ترتیبی درست کوچیده و ایل تکه هر قدر خواستند ثانیاً آنها را متفرق نمایند میسر نشد و به هیات اجتماع از آن مهلکه خلاص شدند و از آن طرف کوکبه مرحوم « فرمانفرما » که لشکر و استعداد به معاونت تکه تشریف آورده بودند پیدا شد، ولی زمانی رسیدند که قبیله تکه از خوارزمیان فراغت حاصل کرده بود.

سر خان خیوه را به [زیر] سم اسب شاهزاده مرحوم انداخته و کمال تشکر را از مراسم والا به عمل آورده، خدمت‌های شایسته کردند و قشون دولت را به مرو حرکت داده و بقیه ایلی را که در مرو بود خاصه آنها که از شوره کال به آنجا رفته و به جنگ سرخس آمده بودند گوشمال و تنبیه نموده و همه را کوچا نده به سرخس آوردند و تمام ایل تکه در سرخس جمع شدند و در آن وقت قبیله تکه چه

³⁹ - در اصل ناصره. منظور تهران است.

از محصول سابق سرخس و چه از غنایم خوارزمیان دولت و ثروت خوبی فراهم آورده بودند و مرحوم فرمانفرما هم کمال حسن سلوک و مرحمت را به آنها معمول می‌داشتند، چنان که هنوز ایل تکه خوشی آن روزگار را فراموش نکرده و به گذشتن آن عهد تأسف می‌خورند⁴⁰ و خیلی میل دارند که یک بار دیگر در سرخس مسکن گرفته و به نوکری و رعیتی دولت علیه تحصیل افتخار و آسایش نمایند.

الحاصل. بعد از مرحوم «فرمانفرما» که ایالت خراسان به نواب «حسام السلطنه» تفویض یافت، بیست و چهار نفر از رؤسا و ریش سفیدان ایل تکه از قبیل «قره شیطان» و «سفرک خان» برای تهنیت ورود در مشهد مقدس سعادت رکاب بوسی سرکار والا را حاصل کردند. سرکار والا بنا به مصلحت همه آنها [را] گرفته و با قشون کلی عزیمت سرخس و استیصال ایل تکه فرمودند. چون این خبر به ایل رسید مضطرب شده به طرف مرو فرار کردند. چون قبیله ساروق در محل معروف به خان کچن - که مسکن حالیه تکه است - منزل داشتند لهذا فراریان سرخس در چهار فرسخ بالادست آنجا قلعه محمد نیاز بای را مأمون کردند. قشون سرکار والا که نزدیک شد طایفه ساروق به طور خدمت و اطاعت پیش آمده و سیورسات به ارودی دولتی داده و آنها را به سر تکه آوردند و چندی میان تکه و قشون ظفر نمون جنگ قائم می‌شود، آخر الامر «قوشید خان» به توسط و شفاعت مرحوم «سام خان» ایلخانی خراسان به طور ایلیت و چاکری پیش آمده و مقتضیات خاطر والا را انجام داده و سپاه نصرت همراه را مراجعت می‌دهد.

بعد از بازگشتن سرکار والا بنای مخالفت و دشمنی میان قبیله تکه و ساروق محکم می‌شود. اول «امان سعد سردار بخشی» از ایل تکه ابتدا به خصومت می‌نماید، طایفه را می‌آورد به حوالی خانه های ساروق منزل می‌دهد و به جنگ مشغول می‌شوند و این جنگ مدت دو سال طول کشید. جمعیت بسیار از طرفین نابود شدند. با آنکه ایل ساروق در آن وقت خیلی کمتر از تکه بود معهذا تکه قوه مقاومت با آنها نداشت به جهت اینکه افراد مردمان ساروق شجاع و پر جرأت و دلیرند، خود طایفه تکه هم به این معنی اقرار دارند. و آن جنگ از جنگهای بزرگ معروفی است که میان تراکمه واقع شده است، بلکه میان آن دو طایفه جنگی به آن سختی هیچ وقت اتفاق نیفتاده است. مجملا اینکه آخر کار تکه به ساروق غلبه کرده، جمعی از آنها را گرفته میان ایل خود متفرق ساختند. بعضی در پناه دوستان خود که میان اغلب به پنج ده رفتند.

40 - در اصل: می‌خورند

بعد از [مدت قلیلی] آنهاپی هم که در حمایت دوست و آشنای خود میان تکه مانده بودند به توسط دوستان خود به مرو فرار کرده به پنج ده - که بالای رود مرغاب است - رفته و جمعیتی در آنجا فراهم شد. چون چند سال در پنج ده سکونت یافتند و به جهت کمی مراتع و مزارع کار معاش به فقرای قبیله سخت شد، لاعلاج جمعی از ریش سفیدان و معمرین قوم را پیش ایل تکه و « قوشید خان » رئیس آنها به شفاعت فرستاده و استدعای اقامت در یلتن - که آن اوقات غیر مسکون بود - نمودند و به زحمات بسیار اجازه حاصل کرده قدری از آنها به یلتن رفتند و بر آسودند. سال اول آذوقه از ایل تکه حاصل کردند. سال دویم جمعی دیگر از پنج ده آمده به آنها ملحق شدند و استعدادی یافتند. آن وقت اتفاق کرده قارلی بند⁴¹ را که در بالای یلتن بسته [شده و خاک خوبی دارد، تصرف کرده] و از رود آب گرفته، مشغول زراعت شدند. به تدریج فقرای ساروق از همه جا به یلتن جمع شده و صاحبان بضاعت و احشام و اغنام در همان پنج ده ماندند. تقریباً ساروق یلتن با آنچه در پنج ده هستند مساویند.

الحاصل. ساروق پنج ده آشکارا با ایل تکه خصومت می کنند ولی آنها که در یلتن هستند به جهت قرب جوار و کمی عدد از راه اضطرار مکر از او مماشات می نمایند. اما آنها که در پنج دهند کمال جهد را در دشمنی [با] تکه دارند و از خون و مال یکدیگر هیچ باک ندارند و پیوسته دزدهای طرفین در سرقت اموال همدیگر مبالغه دارند و دست از شرارت بر نمی دارند. الا اینکه بعضی اوقات ریش سفیدهای طرفین به میان افتاده، مقتضیات مصالحه و متارکه را فراهم می کنند، باز یک وقت ملاحظه می شود که همه عهدها بر هم خورده بنای جنگ و مخالفت را می گذارند.

41 - در اصل: قارقلی

اسامی طایفه ساروق

طایفه بزرگ ساروق هرزقی است ، طوایف کوچک [عبارتند از :

« آیم بیگ» ریش سفید)	قزل
« یغمور بیگ»	قوجه علی ⁴²
« استاد توره»	قلجه ⁴³
« سید بیگ»	حسینعلی
« ظاهر بیگ»	بدنگ
« آنه قلیچ کور»	قاتلی باش
« لهنگ سردار» در میان ساروق سردار معتبری دست)	سوختی
« عوض خان»	خراسانی
« امان خان»	الاشه ⁴⁴
« ساری خان» که رئیس و خان طایفه است در ⁴⁶ یلتن سگنا	با یراج ⁴⁵
	دارد)

اختیار این طایفه با « کریم دردی ایشان » است که از سادات آنها و در پنج ده سگنا دارد.

اما طایفه تکه بعد از قشون کشی نواب والا « حسام السلطنه» یورت ایل ساروق را به غلبه متصرف گردیده و تاکنون در همانجا سکونت دارند. نواب « حشمت الدوله» هم همان نقطه تشریف بردند و آن یورت در کنار رود عظیمی است در صحرای مرو که از جانب مرغاب جاری است، طول رود امتداد یافته است از پائین جنوب شرقی به سمت شمال مغرب و گذاری دارد مسمی به خان کچن . پلی که محل عبور عابر است در آن نقطه واقع شده و مسکن دو طایفه بزرگ در چنین گذار مزبور است. ایل اقتصم در سمت مغربی گذار و قبیله تقتمش در جانب مشرقی است و این دو طایفه ابدًا از طرفی به طرف دیگر نقل و تحویل نمی کنند ، اما خانه خود « قوشید خان» - که دو سال قبل وفات یافت و بالفعل « بابا خان» نام پسرش جانشین اوست - در سمت شرقی رود و نزدیک پل که محل عبور

⁴² - قوجه علی (= خوجالی)

⁴³ - قلجه (= قولچه)

⁴⁴ - الاشه (= آلاشه)

⁴⁵ - بایراج (= بیراج)

⁴⁶ - در اصل : ... است که در

مترددین است واقع شده و کلیه در میان این قبایل ساختن خانه های گلین معمول و مرسوم نبوده و نیست ، همه آلاچیق نشین هستند . اگر چه به ندرت در هر ایلی محقر خانه [ای] از سنگ و گل دیده می شود و چهار مدرسه نیز ساخته اند ولی باز مسکنشان همان آلاچیق است . اگر فرضاً در میان دو هزار خانوار کمتر یا بیشتر یک نفر بالاخانه ساخته باشد آن را جزو خانه محسوب نمی دانند . اطلاق لفظ خانه به همان آلاچیق می شود . فقرای قبیله اگر هفت هشت سر [عانله هم داشته] باشند از ناچاری در میان یک خانه گذران می کنند ، لکن اهل ثروت ممکن است که پنج شش خانه یا بیشتر هم برای خود ترتیب داده باشند . طایفه تکه به دو قسم است : اقمش و تقتمش . اما طایفه اول که اقمش باشد نیز بر دو قسم است .

ایلی بخشی 47

طایفه اول اقمش ایلی بخشی است :

میریش 48

واناش 49

بق بزَن 50

(ریش سفید « قَلطاق بای » در میان تکه مرد باعزمی است)

طور

مادی

(« آنه یارخان » مرد با دولت و مزوری 51 است)

ذاکر

-

خود « ذاکر »

قورد

(« محلی بیگ 52 » مرد صاحب دولت و کافی است)

47 - در اصل : عیال هم باشند

48 - بخشی : (= باعشی)

49 - میریش (= میرش)

50 - بق بزَن (= بوق بوذَن)

51 - در اصل : مذوری

یاسمان
چلتک
(« آتا بیگ ترخان» مرد صاحب قبیله است)

سلطان عزیز
بای
(« محمد بردی خان»
خیلی عاقل و زبان دار
است)
قابیل
(« نور محمد قج» مطیع
« محمد دردی خان » است)

-
گوک

خود «گوک»
(« ولد ایشان» مرد فقیری است)
قاضی
وابه
(« سعیدبای» مرد صاحب دولتی است)
اقری یولق

برقاز⁵³

یلنق⁵⁴
بری
(« خواجه نفس» خیلی با قبیله است)
(« رحیم» مرد ریش سفیدی است)

برشیس
داش ایماق
(« اوستادوا» صاحب دولت نیست
ولی محترم است)
(طایفه قلیلی است. « حسین خان
بیگ» ریش سفید)

⁵² - محلی بیگ (= منلی بیگ)

⁵³ - برقاز (= بورقاز، پورغاز)

⁵⁴ - یلنق (= ینگاق)

ایل سیچمز 55

طایفه دویم اقامت ایل سیچمز مشهور است:

آق صوفی

کمشی

آلاجه گز 56

(« تاج سردار» مرد خودرای و رشید [ی] است)

چرش

آلاسقل 57

(« پوپوش پهلوان » دهقان است ولی حرفش در نزد طایفه خود معتبر و مجری است)

کور صغیر

کور

صغیر

(« بیگ مراد خان » در میان اقامت از همه کس معتبرتر است)

چوروک 58

دلاک وکیل

(« ساری بهادر» ریش سفید است)

55 - سیچمز (= سنجماز)

56 - آلاجه گز (= آلاجا گوز)

57 - آلاسقل (= آلاسقال)

58 - چروک (= اوچروک)

پرنگ

آق پرنگ
(« بردی بای» مرد با دولتی است)
قدیم است)

بیگ لی پرنگ
(« مهتر بیگ « بگ زاده

حاجی صوفی

باقچه 59
(« مله حیران «⁶⁰ مرد خیلی صاحب دولت و اول مرد تکه است)
مُلک امان

بقرداق 61
(« نفس بیگ» به طایفه خود خیلی مسلط است)
قیر

قره احمد

کرد
(« نیاز بیگ «⁶² به طایفه خود خیلی مسلط است)
بجان

یاغلی
(« امان سازخان « پسر « اراز خان» و خانواده ای قدیمی ⁶³ است)
چیه دیمز

59 - باقچه (= باغاجا)
60 - مله حیران (= منلی حیران)
61 - بقرداق (= باغئرداق)
62 - در اصل: نیاز بیگ
63 - در اصل: قدیم

تپاز

ولی خرنندی

قره گز گل

(« حکیم خان » خیلی پیرمرد و آدم درستی است) (« قجر » مرد بی عزمی⁶⁴
است) طایفه دویم تکه که تفتمش است نیز بر دو قسم است بیگ⁶⁵ [و] وکیل .

ایل بیگ

طایفه اول تفتمش بیگ است :

امان شاه⁶⁶

یگره
« آتا⁶⁷ جان عرب » مرد
خان « یکی از
ریش سفیدی است)
(است)

کنی
« قادر نیاز
خواص

اقرباش قایان
« مرد بای » مرد با دولتی است) (« ملا شیخی » نیز مرد
صاحب مکنتی است)

قوقی زرنگ

64 - در اصل: بی عظمی
65 - بیگ (= بگ)
66 - امان شاه (= امشاه)
67 - در اصل: آت

گوکجه

قره گوکجه⁶⁸ یاری گوکجه
(«باباخان بن قوشید خان» خیلی رشید است) (» آنه مراد پهلوان «)

موچک چرغان
(«قلیچ آق سقال» اختیار تمام طایفه صاحب قبیله است) بیگ با او⁶⁹ است و خیلی مرد معتبری است) خروقتقر⁷⁰ (» نفس «)

خر

بیگ لی خر قلاق خر⁷¹
(«قره بیگ») (» ولی ساریبان «) (» ملا توره « که مجتهد تمام تکه است از این طایفه و اختیار کل این دو طایفه با اوست ، به طوایف دیگر نیز داخل تصرف هستند)

قنقر

قره قنقر
(«الله نظر خان») (» قطلی بای «)

(» برکعلی خان « و « چاری خان » نیز از این طایفه و خیلی معتبر هستند)

68 - قره گوکجه (= قارا گوکجه)

69 - در اصل: این

70 - قنقر (= غونگور)

71 - قلاق خر (= قولاق خر)

ایل و کیل

طایفه دویم تفتمش وکیل است.

قره

ملاولی (« آنه محمد ایشیک »)
بیگ چیان⁷² (« ابا چیک »)

آروق⁷³

آق قرق باشلاق (« امان نظر »)
محمود پاینده (« آنه خلیفه »)

یوسف⁷⁴

آق یوسف (« قوللر سردار »)
قره یوسف (« محمد مراد پای »)

قره چه

گرچک (« مخاد پای »)
باخ ایار (« براض مراد »)

⁷² - شاید « بگ جان » باشد.

⁷³ - آروق (= آق)

⁷⁴ - یوسف (= یوسوپ)

طوایف کوچک وکیل [عبارتند از:]
 قاق شال⁷⁵ و بوکری (« اوز بیگ قلیچ »)
 حارون⁷⁶ (« عوض دردی بهادر »)
 خلیل (« عمر »)

در میان طایفه وکیل ریش سفید معتبری نیست مگر « نور دردی خان آخالی » که الان در مرو سکنا دارد و تمام این ایل به او مطیعند⁷⁷. تمام طایفه تکه عبارت از هزار اتلق است که اتلقى از پانزده الی بیست و پنج خانوار است و هر یک از این بیست و چهار طایفه بیست اتلق است و در تمام ایل پانصد خانوار هست که مشهور به مجاورند و معاش آنها از زکات قبیله می گذرد .

دویست خانوار مشهور به خواجه و دو سه هزار نیز سالور هست و من جمیع الجهات تقریباً در مرو زیاده از بیست و پنج هزار خانوار نیست. بالفعل در همه مرو خان معتبری که قبول عامه باشد و همه ایل از او اطاعت کنند نیست . بعد از وفات قوشید خان روسای قبیله اتفاق کرده « بابا خان » نام پسر او را به خانیت برداشتند . چندی بود تا وقتی که « تاج سردار » از دربار خلافت عظمی مراجعت نمود، جمعی را با خود متفق نمود ، خواست « نور دردی خان » را خان قبیله کند افراد مردم محض حفظ حقوق « قوشید خان » راضی نشدند . لهذا کار خانی بالاستقلال در تمام ایل پا نگرفت ، ناچار چهار نفر در چهار طایفه معروض خان شدند ، « اراز مراد خان » در بخشی . « بیگ مراد خان » در سیچمز و « بابا خان » در بیگ ، « نور دردی خان » در وکیل . « بابا خان » به این کار تمکین ندارد می خواهد خان همه ایل باشد ، لکن بسیار قبیح المنظر و بی عقل و کودن است. « نور دردی خان » و « بیگ مراد خان » خیلی کافی هستند، استحقاق خانی دو طایفه را دارند . ریش سفیدهای معظمتر نیز هستند که در تمام ایل هر قسم تصرفی بخواهند می توانند نمود چرا که پیش عامه مردم مقبول القول و مطاعند⁷⁸.

« قلیچ آق سقال » ، « برکعلی خان مراد بای ». قلماق بای ، « منلی بیگ » ، « خواجه نفس » ، « آنه یار خان » ، « محمد بردی خان » ، « منلی حیران » ، « پوپوش پهلوان » ، « تاج سردار » ، « حکیم خان » ،

75 - قاق شال (= غانگ شال)

76 - حارون (= شارون)

77 - در اصل: مطیع اند

78 - در اصل: مطاع اند

« امان نیاز خان »، اشخاص معتبر مرو از قراری است که معروض داشت.

آب ، زمین و زراعت

اما در خصوص آب و زمین مرو طایفه تکه

بندی که از سابق در حوالی قلعه محمد نیاز بای بسته شده است و همه وقت هزار خانوار در سر بند سکنا دارند و مستحفظ بند هستند و از طرفین بند دو جوی⁷⁹ بزرگ علی السویه جدا می شود و هر یک از آن دو جوی باز به دروازه قسم منقسم می شود که به اصطلاح تراکمه آن جویها را یاب و نوقانه می نامند و هر یک از آن یابها مختصی یکی از طوایف جزئی است که عرض شد و در وقت کمی آب سه سنگ و نیم آب دارد [که] در این صورت حاصل آن کفایت جمعیت ایل را نمی کند . لکن معمول این است که حاصل از سیلاب مشروب می شود و کم آبی کمتر واقع می گردد.

الحاصل ، آب و زمین را قسمت می کنند . هر طایفه جزئی که یک نوقانه دارد و یک نفر میراب نیز از خود معین کرده اند که مراقب آب و زراعین باشد و او علاوه به قسمت نفری حق میرابی هم دارد ، دور نیست که به دیگران هم از آب و زمین بتواند کمکی نمود ولی نه چنان که از حق کسی چیزی کاسته شود . مردی را که یک زن باشد از آب و زمین قسمت می برد ولی پسران نابالغ و زنهای بیوه چون خانوار حساب نمی شوند حقی ندارند و کسانی از اهل ثروت و محترمین هستند که به جهت حرمت همه ایل از آب و زمین به آنها کمک می نمایند یا آنکه خود آنها با فقرا شریک می شوند و گاو و بذر می دهند و از حاصل نصفه می برند.

زراعتی که در مرو کشت می شود چند قسم است . اول گندم و جو ، که تخمیناً در یک سنگ آب قریب یکصد خروار گندم و چهار پنج خروار جو کشت می شود و تخمی از ده الی بیست و بیست و پنج حاصل معمولی است و زیاده هم ممکن است . علت قلت زرع جو این است که طایفه ترکمان اغلب جو کن – که یک قسم از حیوانات است – عوض جو به مال می دهند و دادن جو به هیچوجه معمول نیست . اما گندم پانیزه از اواسط میزان الی آخر عقرب و گندم بهاره از اول حوت تا اواخر حمل کاشته می شود و در اواخر جوزا درو می کنند . از سه الی چهار

⁷⁹ - در اصل: جوب

آب بیشتر به گندم نمی دهند و گندم بهاره را اغلب چهار آب می دهند و از مرو گندم به جایی حمل نمی شود مگر وقتی که در بخارا تسعیر داشته باشد و صرف کلی نماید. در سال هفت هشت قافله از مرو می رود که هر یک از دویست الی هزار شتر باشد و به ⁸⁰ آخال هم در قحطی حمل می شود. در خود مرو آنچه علاوه به خوراک خودشان باشد دوسال هم می شود که به جهت فروش، غله را در انبار نگاه دارند و سه قسم انبار در آنجا معمول است. اول - آنکه خانه ای را از گل می سازند و گندم را در آن خانه انبار می کنند. دوم - آنکه زنبیلی از نی می بافند که تقریباً چهار پنج خروار گندم بگیرد و غله را در آن ریخته میان آلاچیق می گذارند. قسم سیم - زمین را سرگین ریخته روی آن را اندود می کنند و بعد از آن پوشال برنج ریخته روی آن گندم می ریزند و روی ⁸¹ گندم هم گاه می ریزند و اندود می کنند، می گذارند در صحرا می ماند. به این قسم غله هیچ عیب نمی کند.

اما قسم دیگر از حاصل آنجا جوکن است که در جنس و ترکیب نزدیک به ذرت ⁸² است و تقریباً دو ذرع زیاد تر قد می کشد و سبز آن قریب به نیشکر شیرین می شود. آن را ریزریز کرده و به مال می دهند و برای اسب خیلی خوب است و سه قسم است. شش ماهه و چهار ماهه و سه ماهه. در هر سه سنگ و نیم آب هفت خروار کشت می شود و در عقرب درو می کنند. بسیار خوب زراعتی است تمام ترکمان عوض جو، جوکن به اسبهای خود می دهند. اگر در بخارا یا آخال تسعیر داشته باشد به آنجاها هم حمل می شود والا خیر.

حاصل دیگر برنج است. اما برنج مرو بسیار بد می شود و در وقتی که آب زیاد باشد مثل هذه السنه بارس نیل در سه سنگ و نیم آب هیجده ⁸³ خروار کشت می شود. در وقتی که آب کم باشد در تمام ایل اقتمش و تقتمش هشت الی ده سنگ آب را برای کاشتن برنج معین می کنند که در هر سنگی چهارده خروار کشت شود. اغلب تخمی بیست و پنج تخم عمل می کند و از پنجاه الی هفتاد روز بعد از عید می کارند. در عقرب با جوکن درو می کنند. چون در آخال برنج نیست لهذا در سالی دو یا سه مرتبه [و] هر دفعه تقریباً پانصد شتر برنج حمل آخال می کنند ⁸⁴.

اما کنجد، در تمام ایل از سیصد و پنجاه الی پانصد خروار می کارند. در سالی که آب زیاد باشد بیشتر هم ممکن است بکارند، و تخمی از صد و پنجاه الی

⁸⁰ - در اصل: در

⁸¹ - در اصل: از روی

⁸² - در اصل در تمام موارد: زرت، آن را در فارسی ذرت علوفه ای می گویند.

⁸³ - در اصل: هجده

⁸⁴ - در اصل: می کند

دویست تخم عمل می آید . در ثور کاشته و در عقرب درو می شود و طایفه ترکمان بجز روغن کنجد روغن دیگری نمی خورند ، مگر خیلی کم. پلو و سایر اغذیه را هم با روغن کنجد ترتیب می دهند.

اما پنبه را در اول ثور ابتدا به کاشتن می کنند و ماه میزان درو می کنند . با سه یا چهار آب هم خیلی خوب می شود، اگر زمینش خوب باشد با یک آب هم باید برسد . از هر یک دانه تخم یک چارک الی نیم من هم جوزق عمل می آید و الا کسر هم می شود . قیمتش از دو هزار و پانصد دینار الی سه هزار است. بالفعل در مرو باغات و میوه های مختلف به هیچ وجه یافت نمی شود مگر آنکه تازه بنای باغ کاشتن را گذاشته اند و انگورهای بسیار بد دارد . دیگر از سایر اقسام میوه ابدان ندارند مگر خربزه و هندوانه که خیلی زیاد است . خربزه های خیلی خوب هم پیدا می شود که گاهی از مرو به سرخس می آورند و هندوانه های خیلی خوب هم دارد که در هیچ جا به آن لطافت دیده نشده است و در عوض شیره انگور شیره هندوانه درست می کنند و اغلب خربزه و هندوانه آنها قیمتی ندارد . بخصوص در هذ السنه بارس نیل که آب خیلی زیاد شده بود و از رودخانه بالا آمده به صحرا افتاده بود بعد از کم شدن آب هر کس به قدر قوه به آن زمینهای آب خورده تخم خربزه و هندوانه انداخته بود⁸⁵ و به حدی خربزه و هندوانه فراوان شده بود که از خوردن اسبها هم تمامی نداشت . اگر چه همه ساله اسبها و کره های خودشان را خربزه می دهند، ولی امسال وفور خربزه از حد و حصر بیرون بود چنانکه اغلب را نتوانستند جمع آوری نموده در صحرا مانده سرما زده بود و هیچ وقت قیمت ندارد

و کدوهای خیلی خوب هم در مرو به عمل می آید که خیلی شیرین و لطیف می شود و بادمجان⁸⁶ و خیار و غیره ابدان یافت نمی شود. اما در باب اغذیه آنها. اول نان که قوت غالب انسان است ، و گوشت را آنها از سایر اغذیه زیاده تر می خورند . حتی گوشت اسب و شتر و گاو و غیره . ده پانزده روز هم نگاه می دارند و متعفن می شود و بعد می خورند ، غذای معتبرشان یک چیزی که خودشان دفرقه⁸⁷ می گویند که عبارت است از گوشت گوسفند و نان و روغن و پیاز و غیره ، و پلو هم می خورند ، ولی پلویشان را نزدیک به دم پخت می پزند و روغنشان هم اغلب روغن کنجد است و روغن گوسفند را اغلب خام با نان می خورند و یک خوراک آنها هم قاق است که خربزه را قاچ کرده می خشکانند ، ولی به هیچ وجه ماکول نیست و کلا در اغذیه کثیف تر از طایفه تراکمه هیچ طایفه را نمی توان تصور نمود . مثلا اگر روزی بره خاته بردند در

85 - در اصل: بودند

86 - بادمجان (= بادنجان)

87 - دفرمه (= دوغراما) در لغت به معنی ریز و تربیت کردن نان است.

سر یک ناهار⁸⁸ می آورند و لابداً به قدر یک ناهار متداولی می خورند . و قبل از غذا دست می شویند [و بعد از غذا⁸⁹] به اصطلاح خودشان فاتحه به جای شکر داده و دست به ریش خود می کشند و غالباً خیلی کثیفند و چائی بخارائی سبز هم حال در میان آنها خیلی متداول است به طوری که تمام روز را اغلب چائی حاضر دارند و قند هم معمول نیست و چائی را تلخ می خورند و چائی خوردن آنها به قسمی است که از اعلی و ادنا لا محاله باید چائی داشته باشند ، حتی الان ها هم در سفر ممکن نیست که چائی و یک قهوه جوش همراه نداشته باشند . و یک قسم خوراک آنها هم چال شتر⁹⁰ است که در واقع چیز بسیار خوبی است و به جهت صحت بدن خیلی مفید است .

88 - در اصل: هر یک نهار

89 - در اصل: ولی بعد را

90 - چال شتر (= دویه چال. دیه چال) نوعی نوشیدنی مقوی است که از شیر شتر تهیه می کنند.

تجارت ، واحد وزن و پول

تفصیل وضع بازار و مسکوکات و اوزان تراکمه که معاملات حالیه است.

در مرو هفته ای دو روز بازار می شود ، یکی روز دوشنبه و دیگر پنج شنبه . در میان قبیله تقتمش نزدیک خانه « قوشید خان» محلی را معین نمود و آنجا را بازار می نامند . در روزهای معمول افراد مردم که اهل داد و ستد هستند از تمام ایل در آن بازار جمعیت کرده و امتعه و اجناس خود را از هر قبیله ماکولات و ملبوسات و چهارپایان در آنجا حاضر می کنند و مشغول معاملات می شوند . از اول طلوع تا وقت غروب آفتاب آن بازار دایر است و جمیع ضروریات ایل در آنجا فراهم می شود . و سنگ تراکمه خیلی با برکت و خیردار است به جهت آنکه یک من آنها معادل شش من تبریز است ، اما خروار میان ایشان معمول نیست الا اینکه دوازده من مروی را که عبارت است از هفتاد و دو من تبریز یک بار شتر می گویند.

مسکوکات آنها بالفعل چند قسم است . اول پول *ایران* در آنجا رواجی تمام دارد ولی قطع و وصل⁹¹ معاملات را به اصطلاح پولهای بخارا می کنند و اقل مرتبه پولشان تنکه بخارایی است که سه تنکه را یک روپیه - که مساوی با دو هزار ایران است - می دانند و هر بیست روپیه را یک تومان محمد حسینی که معادل چهار تومان *ایران* باشد می شمارند ، ولی پول رایج موجودشان همان پول *ایران* است و قدری هم تنکه بخارایی بهم می رسد . اما عموماً پول نقد در میان تراکمه بسیار کم است چنانکه به طور تحقیق در تمامی ایل تکه به آن عظمت پنج نفر صاحب ثروت که هر یک مالک دو هزار تومان وجه نقد باشند پیدا نمی شود و در همه مرو آدمی که پنجاه هزار تومان متجاوز دولت داشته باشد مشکل است بتوان سراغ داد و حال آنکه دولت آنها عبارت است از شتر و مادیان و گوسفند و زراعت و از این قبیل چیزها و هر کدام هم که صاحب بضاعتی شده اند در اصل از دولت زراعت و فلاحت است.

⁹¹ - در اصل: فصل

دامداری

اقسام مال و مواشی تکه از این قرار است:
 اول اسب است که قیمت معمولی متداولی اغلب آنها از چهل الی شصت⁹² تومان است و بندرت اتفاق می افتد که اسبی به دویست و دویست و پنجاه تومان هم می رسد ، و اسبهای بسیار ممتاز معروف خوب آنجا را که بالفعل اضطراراً در گره گی می فروشند از صد تا صد [و] پنجاه تومان بیشتر نمی شود . و قاطر در میان آنها به هیچ وجه نیست . مادیان محض گرفتن کره اسب نگاه می دارند و مردم موآل آنجا از ده سر مادیان زیادتر ندارند .
 دویم شتر است . شتر از همه جنس چهارپایان در میان آنها بیشتر است . جمیع احمال و اثقال خود را با⁹³ شتر حمل می کنند ، حتی هیمه را که نسبت آن از اوبه ها اقلاً یک منزل دور است نیز با شتر حمل می کنند و قیمت شتر هایشان از ده الی بیست و پنج تومان می رسد .

سیم الاغ . این جنس حیوان نیز در میان تراکمه بسیار است و اغلب هم خیلی خوب و راهوار می شوند ولی نهایت قیمت آنها از شش الی هفت تومان می شود .

چهارم گاو کاری است . و این حیوان از سایر اجناس میان آنها کمتر است ، از آنکه شیار زمین را اغلب با اسب می کنند و به همان طور گاو یک جفت به هم می بندند ،⁹⁴ خیلی از گاوهم زودتر شیار می شود . قلیلی هم با گاو مثل سایر جاها زراعت می کنند ، به این جهت گاو کمتر است . اما به خلاف ، گاو شیری که بسیار دارند و نهایت قیمت گاو ماده هشت تومان است .
 پنجم گوسفند و بز است که بی حد و حصر دارند و قیمت شیشک⁹⁵ فربه خوب- که چهارده پانزده من گوشت دارد - زیاد از چهارده هزار دینار نیست و میش پر شیر ممتاز با بره از دوازده هزار بیشتر قیمت ندارد و بز شیری پنج هزار فروش می رود . اما شیر هیچ وقت میان ترکمان قیمت ندارد و روغن در نهایت گرانی یک من دو ریال است .

92 - در اصل: شست.

93 - در اصل: به

94 - در اصل: می بندد

95 - شیشک به گوسفند نر شش ماهه یا یک ساله گفته می شود.

تهاجم و راهزنی (الامان)

تفصیل چگونگی وضع تاخت و تاز و راهزنی این طایفه ضاله که به اصطلاح خود الامان می گویند:
قاعده الامانی اینها بر دو قسم است :

یکی آنکه همه بهادران ایل به اتفاق و اجتماع برای تاختن محلی عزمیت نمایند باید به صلاح و صوابدید رؤسا و ریش سفیدان طایفه انجام بگیرد . همینکه آراء متفق شد جارچی میان بازار ندا می کند که سواره و پیاده در فلان موضع حاضر شوند که باید همراه فلان سردار به تاخت بروند . در این قسم الامان احتمال دارد دو هزار نفر یا بیشتر از سواره و پیاده اتفاق کنند.

قسم دیگر آنکه خود سردارها خیال تاختن به ایل و اوبه یا بلوک و محلی داشته باشند ، در این صورت افراد سوارها به رفقای خود اعلان می کنند که باید به تاخت فلان محل رفت . فوراً در میعاد گاهی که تعیین شده است جمع شده رسم معاهده و موافقت را که میانشان معمول است به عمل آورده ، روانه می شوند⁹⁶ و در این الامان مختصر از پنج الی صد نفر سوار و پیاده ممکن است که حاضر شوند.

علی ایحال ، همینکه بنای الامان شد افراد پیاده و سواره در محل موعود حاضر شده به قول خودشان فاتحه می دهند و این فاتحه به جای سوگندی است که از امر و نهی سردار به هیچ وجه تخلف ننمایند و قرار تقسیم غنایم را هم در این موضع قبل از حرکت می دهند . و قاعده آن چنان است که اول یک قسمت به اسم مال الله بر می دارند و آن قسمت باید به مصرف علما و عجزه و مساکین قبیله برسد . آن وقت سردار را اگر یک نفر یا دو نفر یا بیشترند چهار قسمت می دهند و بهادران معروف را که از سایر افراد قشون در شجاعت امتیاز دارند دو بهره می دهند ، بقیه را در میان آحاد خود بالسویه قسمت می کنند ، الا اینکه اسب یکی در آن راه تلف شده باشد عوض آن را از میانه می دهند و هر کس را که اسب یدک همراه باشد نیم بهره هم برای اسبش می دهند . برخی دیگر اسب به کرایه و امانت گرفته [تا از آن استفاده کنند).

⁹⁶ - در اصل : می شود

بعد از قطع و وصل این قرار داد فاتحه ای دیگر به جهت استحکام و برهم نوردن این عهد می دهند ، آن وقت در نهایت یکدلی و موافقت به جانب مقصد روانه می شوند و در جنگ غایت ثبات و استقامت را به عمل می آورند . اگر به طرف مقابل فایق آمده و الجه و اسیری بدست آوردند سریعاً مراجعت می کنند و در بین راه حتی الامکان شرایط حزم و احتیاط را به عمل می آورند تا به جایی که یقین کنند محل امن است و دشمن از دنبال کوتاه، در آنجا فرود آمده به حکم فاتحه سابق به تقسیم اموال و اسرا می پردازند . اگر سردار معتبری همراه دارند علاوه بر چهار قسمت معمول اسب خوب یا اسیر مرغوب یا تحفه دیگر که از سایر غنائم اختصاص داشته باشد خدمت او تقدیم می کنند.

بعد از فراغت از تقسیم هر کس در بهره خود مختار است. امکان ندارد که به قدر حبه ای از یکی به دیگری تعدی و بی اعتدالی واقع شود، قراردادی است که از قدیم الایام دارند و در هر سفر نیز با فاتحه مخصوص تجدید و استحکام می یابد . ولی خیلی شده است که اسیر معروف پر قیمت به دست افتاده است در سر آن نزاعها کرده اند تا هر کس به غلبه تصرف نموده است به خلاف عهد تعلق به خود او یافته است.

آنها⁹⁷ به جهت نهب و غارت نواحی هرات و میمنه و فاریاب را مطمع نظر نموده و صرفه حال خود را در چاپیدن اهالی آن صحفات دیده اند . گاهی به سمت بلاد خوارزم و طایفه ارساری نیز توجه می نمایند . در آن منازل بعید و بیابانهای بی آب و آبدی ایلغارهای غریب می کنند . پیاده الامان آب و آذوقه به شتران حمل کرده و در وقت ضرورت به بهادران می رسانند و سواره ها بیشتر بی معاونت کرجی و ناو به رود جیحون اسب انداخته و بیرون می روند. الحق طایفه ای به غایت سخت جان و زحمتکشند که از جمیع حظوظ و لذایذ حسی حرمان دارند ولی مصالح دزدی و دقایق صرفه راهزنی را خوب می دانند ، از کثرت تجربه در آن باب علم ها حاصل کرده اند.

به جهت آنکه طرف مشهد مقدس و مصافات خراسان بالنسبه به خوارزم و هرات نزدیکتر و شوارعش سهلتر است، چنانکه در قدیم از هر جا حرکت می کردند، رو به جانب بلاد خراسان داشتند، لکن در این عهد فرخی جهد که از میامن بخت جوان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه جهان « ناصرالدین شاه » ما سوا فداه و مراقبات خطیره جناب اجل اشرف « سپهسالار اعظم » عمل سرحدات منظم است ، طوایف ترکمان ایلغار خراسان را معاینه سفر آخرت دانسته ، هیچ وقت خیال آن صحفات را نمی کنند و اگر گاهی هم جهال آنها را شایست طمع محرک شده تا به آن حدودکشانده است قبل از آنکه دستبردی توانند کرد شکست خورده و مخذول مراجعت کرده اند ، بلکه سردارهای معروف و معتبر ایل تکه که در این قرن پا گرفته بودند از قبیل « امان سعد سردار » و « محمد شیخ » و «

عاشورلک» و «خجقه سردار» و جمعی دیگر غیر از آنها تماما به⁹⁸ دست سرحداران ایران کشته شدند ، حالا دیگر سرداری که قابل نام بردن باشد جز در همه ایل تکه نیست . اول آنها « بکنج سردار» است که انصافا به آن دو سه تن دیگر کمال رجحان و برتری را دارد ، دیگر « امان نظر بهادر» است ، دیگر « آنه نفس سردار» و دیگری « آنه گلدی سردار». جز اینها کسی که بتواند ده سوار برای الامان حرکت بدهد ندارند . اما « بکنج سردار» گاهی صد سوار و زیاده هم می تواند [گرد] آورد، لیکن از غایت غروری که دارد هیچ وقت بیشتر از ده الی بیست سوار حرکت نمی دهد . انصافا جوانی است دلیر و کار آمد، در تیر اندازی و اسب تازی سر، در همه قبایل ترکمان منحصر است. چون در میان سه چهار تن این طوایف شایسته سرداری کسی را می دانند که بعد از اختصاص در شجاعت و جلالت بلدیت تمام هم در راههایی که برای تاخت و تاز می روند داشته باشد، به این جهت هر یک از سردار ها مخصوص طرفی هستند . چنانچه همین « بکنج» اغلب اوقات به تاخت سرخس می آمد تا زمانی که چاکر خانه زاد و غلامزاده فدویت نهاد به سمت سرحد داری و ساخلویی سرخس مأمور شد باز چندین مرتبه به اطراف آنجا تاخت آورد ولی از تصدیق فرق فرقه ستانی اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه روح العالمین فداه در هر سفر شکست فاحش خورده و گوشمال کامل یافت . آخر الامر از در عجز در آمده ، یکی از ریش سفیدان طایفه را پیش غلامزاده فرستاد که اگر مرا اطمینان بدهند خدمت می کنم . غلامزاده نیز به قسمی که شایسته شأن خائزادان دولت قاهره است با او سلوک داشته و قبول نوکری او را به حصول اجازت از دربار خلافت عظمی موقوف نمود . از آن وقت دیگر به هیچ وجه در حوالی سرخس مرتکب فساد و مصدر خلاف قاعده نگردید . حال نیز اگر از جانب

اولیاء دولت جاوید قرون مرحمتی درباره مشارالیه میذول شود احتمال کلی دارد که یکباره دست از شرارت کشیده و بیاید در سرخس مشغول نوکری و رعیتی شود، چنانکه « تاج

سردار» که از سردارهای عظیم الشأن آنجاست و ممکن است که هزار سوار بتواند حرکت داد، بعد از آنکه به تقبل دربار جهان مدار همایون استسعاد یافت و مشمول مراسم ملوکانه گردیده مرخص شد دیگر به کلی دست از شرارت و راهزنی کشیده مشغول رعیتی و زراعت است.

الحاصل . این اوقات اسب میان ایل تکه خیلی کمتر از سابق یافت می شود به علت اینکه تا خرید و فروخت اسیر در بلاد خوارزم و ماوراءالنهر ممنوع و متروک شده است کار سودای تراکمه منحصر شده است به تجارت اسب و گوسفند و پشم و از این قبیل اجناس ، لهذا اسبها را در همان کره گی از آحاد و

افراد ایل خریدده و می برند در هرات و آن صفحات می فروشند. به این جهت به حدی اسب کم شده است که اگر بخواهند دو هزار سوار یک مرتبه از جمیع ایل تکه سوار کنند نهایت اشکال را دارد، بلکه گمان نمی رود امکان داشته باشد، اما پیاده آنها در جنگ تفنگ خیلی سخت و قوی دستند. تفنگهای خاندان و پایه دار دورزن به دست می گیرند و رسمشان این است که در همه جنگها خوابیده تفنگ می اندازند و سیصد قدم راه را به خوبی می زنند و تیرشان خطا نمی شود [و] در این فن مهارت تمامی دارند. در حقیقت برای هیچ قشونی احتیاط زیاد از سواره ترکمن لازم نیست ولی جنگ پیاده شان متضمن خطر بسیار است و این قسم تفنگچی را میر کن می نامند و فعلا طایفه تکه را میر کن ده مساوی سوار است و سوارهایشان تفنگهای دولول و یک لول مختلف الوضع به دست می گیرند ولی از پیاده ها منحصر است به همان خاندان دو شاخه دار.

اما آنچه غلامزاده فدوی به طور تحقیق از حالات آنها دریافت نمود حدود ایران که بحمدالله از بیم شمشیرهای کج قزلباش - که اطراف ممالک را به منزله سدی سدید است - سالهاست که از مفاسد آن مأجوج صفتان مقرون ما نیست و امان است، لیکن احتمال کلی بلکه یقین قطعی دارد که به قلیل زمانی دیگر بیلتن و نواحی هرات و مضافات آنجا نیز که پیوسته از آن طایفه ضاله در زحمت بودند یکباره آسوده توانند شد، به دلیل اینکه کشیدن غلیان⁹⁹ تریاک که معروف به وافور است با کمال بی مناسبتی در میان آن بهایم جاری و معمول شده است و روز به روز هم ظهور بروز این مرض در آنجا بیشتر می شود. اغلب مرد و زن و بزرگ و کوچک ایل به آن کار بد عاقبت عادت کرده و از همه شغلای دیگر باز مانده اند. مسلم است که پس از سرایت به همه ایل آخر کارشان به کجا مسخر خواهد شد. عجالتا که این دود از دودمان اقامتش و تقتمش بلند شده است تا دود آه مظلومان میمنه و فاریاب بعد از این به آنها چه کند.

⁹⁹ - در اصل: قلیان

قانون خواستگاری و مجلس عقد و عروسی تراکمه

چون این مردم بد بخت جان سخت به کلی از رسوم انسانیت و قواعد زندگی بی بهره اند لهذا قاعده عروسی و ضیافت آنها نیز که کمتر شباهت به کار انسان دارد خالی از غرابت نیست و آن چنان است که چون مزاجت و پیوندی در نظر داشته باشند اولاً عجوی را به خانه دختر می فرستند و آن پیرزن پدر و مادر دختر را ملاقات کرده صریحاً می گوید که فلان ترکمان خواهش دارد با شما پیوند خویشی نموده و دختر شما را به عقد پسر خود در آورد. آن شخص اگر به این وصلت میل نماید در جواب می گوید که: «اگر در اداء مراسم به طور قاعده پیش بیایند چه عیب دارد». عجوزه همینکه جواب مقرون به رضا شنید خوشدل و خرم باز می گردد و خبر می آورد. آن وقت باید چند نفر از ریش سفیدان [ان] به جهت تعیین مخارج و قرارداد شیربها پیش پدر دختر بروند. اما قرار شیربها به حسب اختلاف مراتب است، هر کس به قدر استعداد خود و شایستگی طرف مقابل شیربهایی می دهد. لیکن آنچه میان اکثر از اهل ثروت و بضاعتشان معمول و مرسوم است این که صد الی صد و پنجاه تومان به اسم قیمت گوسفند می دهند و پنجاه الی شصت تومان به اسم شتر می دهند و چهارده عدد اشرفی و بیست و پنج الی سی تومان به اسم برادر و زنی که همراه عروس شب اول می آیند، می دهند و هفت هشت تومان هم جهیز که دختر باید همراه بیاورد می دهند.

چهار سر گوسفند پروار و شش من - به سنگ مرو که عبارت از سی و شش من تبریز است - برنج و ده بیست من هم نان لواش¹⁰⁰ چرب و شیرین که معمول آنجاست می دهند و بیست و هفت پارچه لباس ابریشمی - که باید هر یک از آنها اقلاً دو تومان ارزش داشته باشد - برای پوشیدن عروس تمام می کنند.

بعد از آنکه همه لوازم و اسباب عروسی آماده گردید اول آن ملبوسات را همراه چند نفر سوار به خانه عروس می فرستند، بعد از آن ده بیست نفر زن خود را به قواعدی که دارند آرایش نموده و چهار نفر شتر را زینت می کنند و پارچه های سرخ به گردن شترها می بندند¹⁰¹، آن وقت یک جفت کجاوه که از پوشال ساخته اند به یکی از شترها بار کرده و دویست سیصد نفر هم از جوانان قبیله داماد مکمل و مسلح سوار اسبهای خود می گردند. اگر داماد و پدرش صاحب قوه

¹⁰⁰ - ترکمن صحرا آن را «قاتلاما» می گویند.

¹⁰¹ - در اصل: می بندد

و استطاعت هستند تمام آنچه را قرار داده اند ، حاضر کرده همراه سوارها می فرستند و اگر صاحب مایه نیستند نصف آن را ، یا هر قدر ممکن است با برنج و گوسفند و نانهای چرب شیرین ، سوارها بر داشته با زنها و شترهای آراسته به خانه عروس می برند و از وجوه مقرر هر قدر را [که] نقدا آورده اند تسلیم می کنند و برای رساندن بقیه آن موعدی¹⁰² معین می نمایند و پدر دختر نقدینه و سایر چیزها را دریافت کرده از مهمانهای عزیز خود

پذیرایی می کند و شرایط مهمانداری را به طوری که معمول ایشان است به عمل می آورد الا اینکه امثال آلات طرب از هیچ قسم در خانه عروس مرسوم نیست. بعد از صرف غذا و طی صحبت ، پدر دختر به مهمانها اظهار می کند که عروس خود را بردارید ببرید ، در این وقت مجلس بهم می خورد . اول مردها سوار می شوند ، بعد از آن زنهای قبیله داماد بیرون آمده تقریباً دوپست سیصد قدم از اوبه دور می شوند ، آنگاه دخترها و زنهای طایفه عروس از آلاچیق ها بیرون ریخته و به آن زنها حمله می کنند و سنگ و کلوخ بسیار به طرف آنها می اندازند و رختهایشان را پاره پاره می کنند . در آن بین ریش سفیدان طایفه در مقام اصلاح بر آمده و زنها را از آن کار باز می دارند.

بعد از آن عروس را در میان گلیمی پیچیده با دو نفر زن که به زبان آنها مشهور به ینگه اند و

چند نفر مردان گلیم را به¹⁰³ دوش یا به دست گرفته می برند در خارج اوبه به فرستادگان داماد می سپارند و دونفر ینگه هم به قاعده معمول در همانجا رسومی از کسان داماد گرفته مراجعت می نمایند . آن وقت فرستادگان با کمال شغف و مسرت عروس را برداشته روانه می شوند، و همه راه را سواران به اسب تازی و تیراندازی و زنان به هلله و قهقهه طی کرده تا به ایل خود می رسند.

بعد از ورود ، عروس را در خانه یکی از اقارب داماد منزل می دهند و سوارانی که از پی این کار خیر رفته بودند به خانه های خود بازگشته [به] هر یک آنها سه چهار دانه نان شیرین و یک ذرع کرباس دستمال می دهند.

آن روز که شب شد همه ریش سفیدان و معتبرین قبیله جمع شده و مجلسی منعقد می نمایند ، قاضی هم حاضر می شود ، دو نفر از عدول را پیش داماد و دو نفر پیش عروس روانه می کنند ، مأمورین اسم پدر و مادر هر یک از عروس و داماد را پرسیده و از جانبین وکالت می یابند بر می گردند خدمت قاضی و تفصیل را تقریر می کنند . آن وقت صاحب مجلس ظرف آبی پیش قاضی حاضر کرده و

102 - در اصل : موعود

103 - در اصل : با

پارچه سفیدی که یک دانه اشرفی به گوشه آن بسته اند روی ظرف آب می اندازند . بعد از آن قاضی صیغه عقد را جاری کرده و شرایط نکاح را به عمل می آورد و

همه حضار مجلس را به این قضیه گواه می گیرد و از هر یک رضایت می طلبد . بعد از آن به عادت خودشان فاتحه خوانده و دست به ریش می کشند و هر یک از حاضران قدری از آن آب جهت مبارکی و میمنت می آشامند و از نانهای شیرین همگی را بهره می دهند و آن اشرفی گوشه دستمال خاصه و کلاست . یک اشرفی هم از خارج خدمت جناب قاضی تقدیم می کنند و مجلس منقضی می گردد.

بعد از آن اقربان داماد که به جای ساقدوشند داماد را برداشته به منزل عروس می برند ، داماد و عروس را دست به دست می دهند . [داماد] ملاقاتی کرده بیرون می آید و یک نفر پوستین پوشیده را با ضرب قمچی سه دفعه به دور آلاچیق عروس می گرداند و این رسم غریبی است و داماد نیز باید چکمه پوشیده باشد . آنگاه داماد به مقام خود مراجعت کرده چندان توقف می نماید که همه مردم به خواب روند . همینکه از این باب اطمینان یافت برخاسته تنها و مخفی به منزل عروس می رود و شرط زفاف و مضاجعت را معمول می دارد و قبل از طلوع صبح دوباره به جای خود مراجعت می کند ، تا سه شب به همین دستور است .

بعد از سه روز صاحب خانه داماد و عروس که در این سه روز مهماندار بوده به هر یک آنها خلعتی داده به خانه داماد روانه می کند . تا هفت روز جمعیت در خانه داماد هستند . هر روز اسب به گرو می دوانند و اسب هر کس پیش افتد دیگران به قدر قوه هر یک از اسب و شتر و گوسفند چیزی به او می دهند . پس از انقضای هفت روز جمعی مرد وزن از قبیله عروس نانهای شیرین ترتیب داده به خانه داماد می آیند به قصد اینکه اجازه حاصل کرده عروس را به او به خودش بیاورند . آن شب را در خانه داماد می مانند و فردا اظهار مطلب می کنند ، خواهش آنها پذیرفته نمی شود ، با دست خالی به قبیله خود مراجعت می کنند .

بعد از ده بیست روز چند زن از کسان داماد نان شیرین تهیه کرده و بقیه قرارداد و شیربها را آماده نموده با عروس بر می دارند به خانه پدرش می برند . پدر و مادر و خویشان عروس از آنها پذیرایی تمام نموده یک شب ضیافت [برپا] می کنند و فردای آن شب به هر یک چیزی به عنوان تعارف می دهند و بقیه قرارداد شیربها را نیز قدری می گیرند و برخی را می بخشند و آن زنها را مراجعت داده عروس را نگاه می دارند .

یک سال بلکه دو سال دختر ثانی در خانه پدر می ماند و در این مدت از وجوهات شیربها ، جهیز از قبیل قالی و تشک و آلاچیق و سایر لوازم و ضروریات خانه داری و تجمل قریب صد یا صدو پنجاه تومان برای خود مهیا می کند .

بعد از سرانجام شدن اینها اقارب عروس او را برداشته به قبیله داماد می برند و خانه مخصوص برای او آماده می کنند . هفت روز ضیافت از همراهان عروس به

عمل می آورند و آنها را خوشوقت روانه می کنند . اما این اقامت یک سال یا دو سال دفعه ثانی عروس در خانه وقتی ممکن است که حامله نشده باشد ، والا در صورت ظهور حمل قبل از آنکه بر آید پدر و مادر به هر طور است او را به خانه شوهرش مراجعت می دهند که مبادا در آنجا وضع حمل کند ، خیلی از اینکه دختر در خانه پدرش بزاید احتراز دارند.لابدا او را روانه به خانه شوهر می کنند و تدارک او را خودشان تمام کرده از عقب می فرستند.

این قواعد که عرض شد رسم معتبرین آنهاست ، به تفاوت جزئی کم و زیاد در مخارج فقرا نیز از این دستور خارج نیستند مگر اینکه کمتر خرج می کنند . اگر هر چه فقیر باشند ممکن نیست که از صد تومان کمتر لازم داشته باشند ، ولی اغنیا تا سیصد و بیشتر از آن هم می رسد.

اسرایی که در میان خود آزاد می کنند از ایل تکه دختر به او نمی دهند ، مگر اسیر زاده ای را به عقد او در آورند . بالفعل حالت تراکمه خیلی متزلزل و پریشان است و در سنه پارس نیل که بند رود مرو را آب برد از شدت پریشانی و نفاق میان ایل¹⁰⁴ تا شش ماه که ایدا سر بند نرفته و بعضی از حاصلشان از قبیل یونجه و غیره از بی آبی سوخت.

سخن آخر

الحاصل . بعد از مدتی که چند مجلس شورا به قول خود آنها کنکاش و کرنگ کردند « بگ مراد خان» از طایفه اقتمش و « نور دردی خان» از طایفه تقتمش جمعی از رؤسا را با خود متفق کرده و با پنج شش هزار عمه به سر بند رفته و تا وقتی که چاکر خانه زاد در سرخس بود به اتمام نرسیده بود.

مختصرا . بعضی از عقلای قوم و اشخاص بای و مالدار آنها خیلی مایلند که قبول ایلیت نمایند ولی بعضی اشرار زمن¹⁰⁵ دست از شیطنت بر نمی دارند و عمده اغتشاش امور آنها به جهت این است که بالفعل یک نفر خان و رئیس معتبری ندارند ، و « نور دردی خان» خیلی کافی و عاقل و مستحق خانی است و نیز اغلب مردم به او مایلند ولی به جهت اینکه آخالی است قبول و تمکین او را ندارند و « بگ مراد خان» نیز خیلی کافی و کار آمدست و جمعی دیگر نیز در اطراف او هستند و « بابا خان» پسر « قوشید خان» هم که دعوی خانی دارد بسیار بی شعور و بی کفایت است ولی به جهت حرمت « قوشید خان» در میان ایل اسمی از او برده می شود.

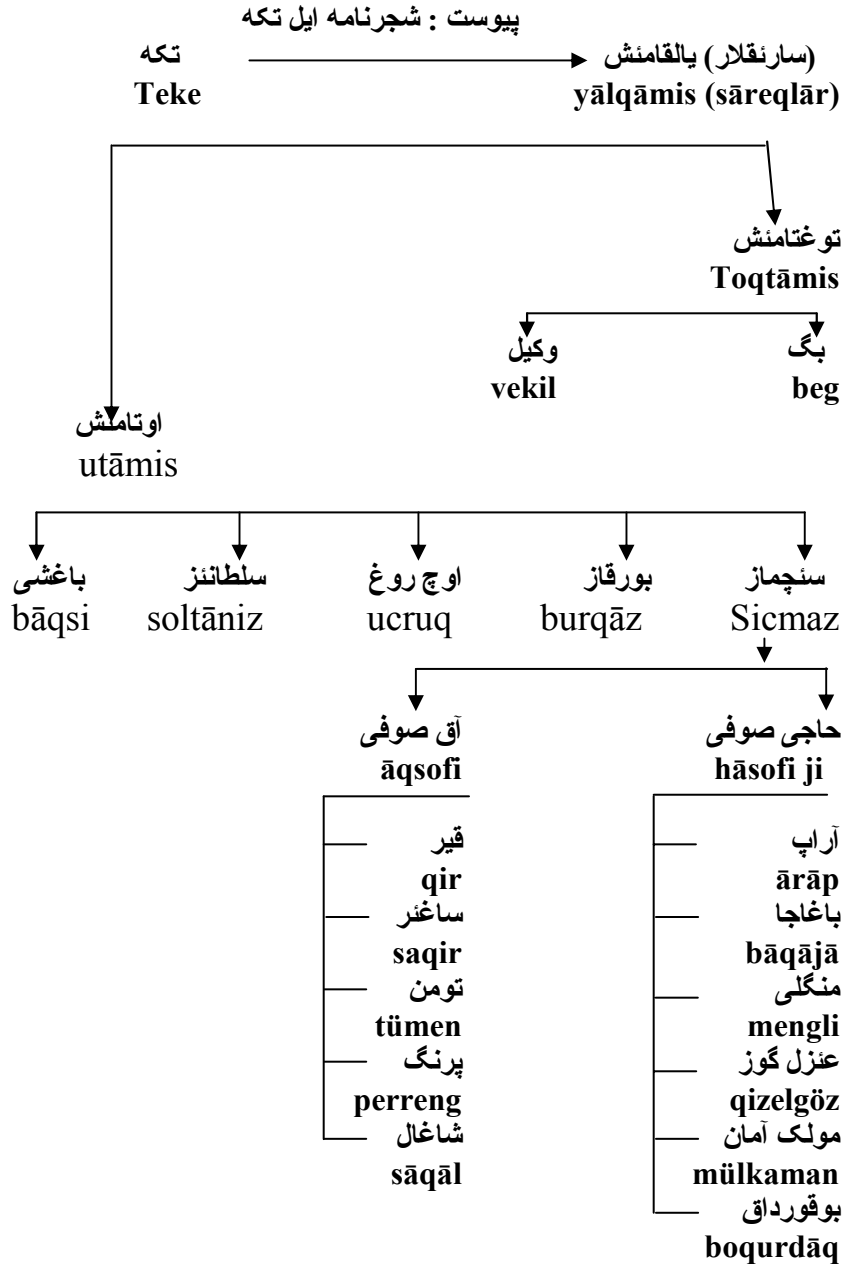
¹⁰⁵ - در اصل: زمنا. زمن= به معنی ناقص و معیوب است.

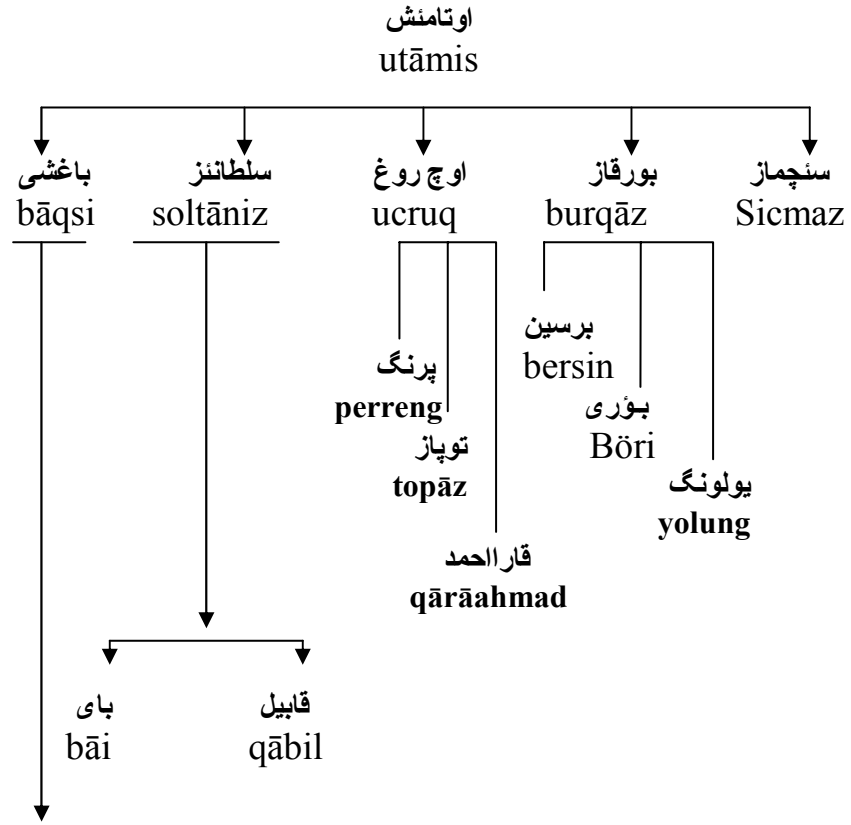
نمایه ها

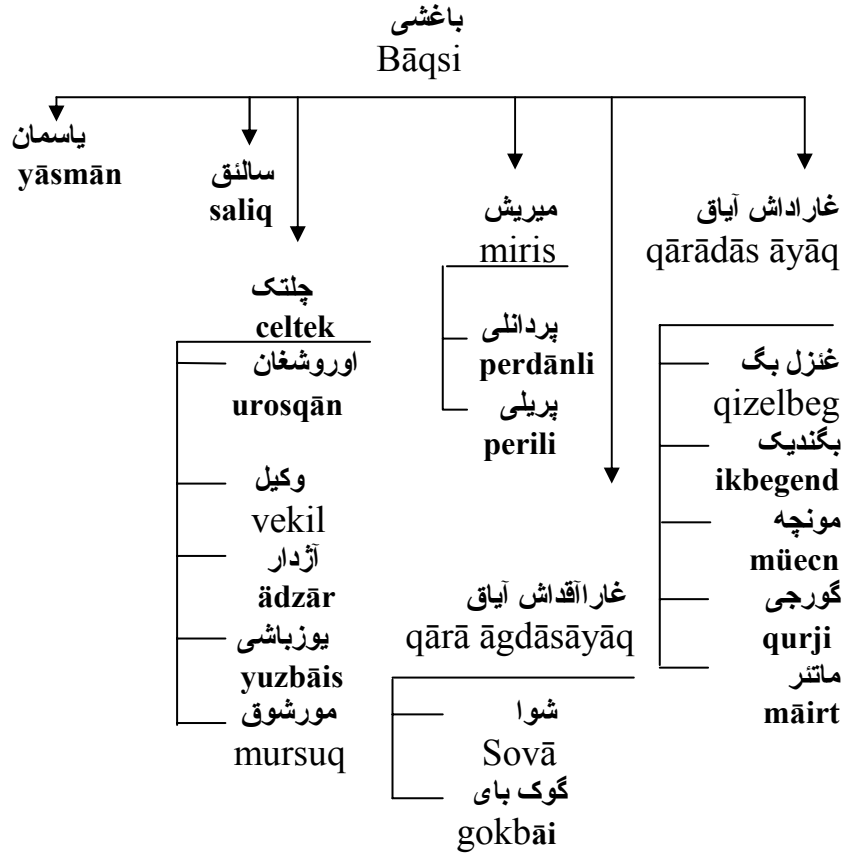
نام نامه
جای نامه
دین و مذهب، ملیت، طایفه
واحد پول، وزن و اندازه
خوراکی ها
کتاب ها

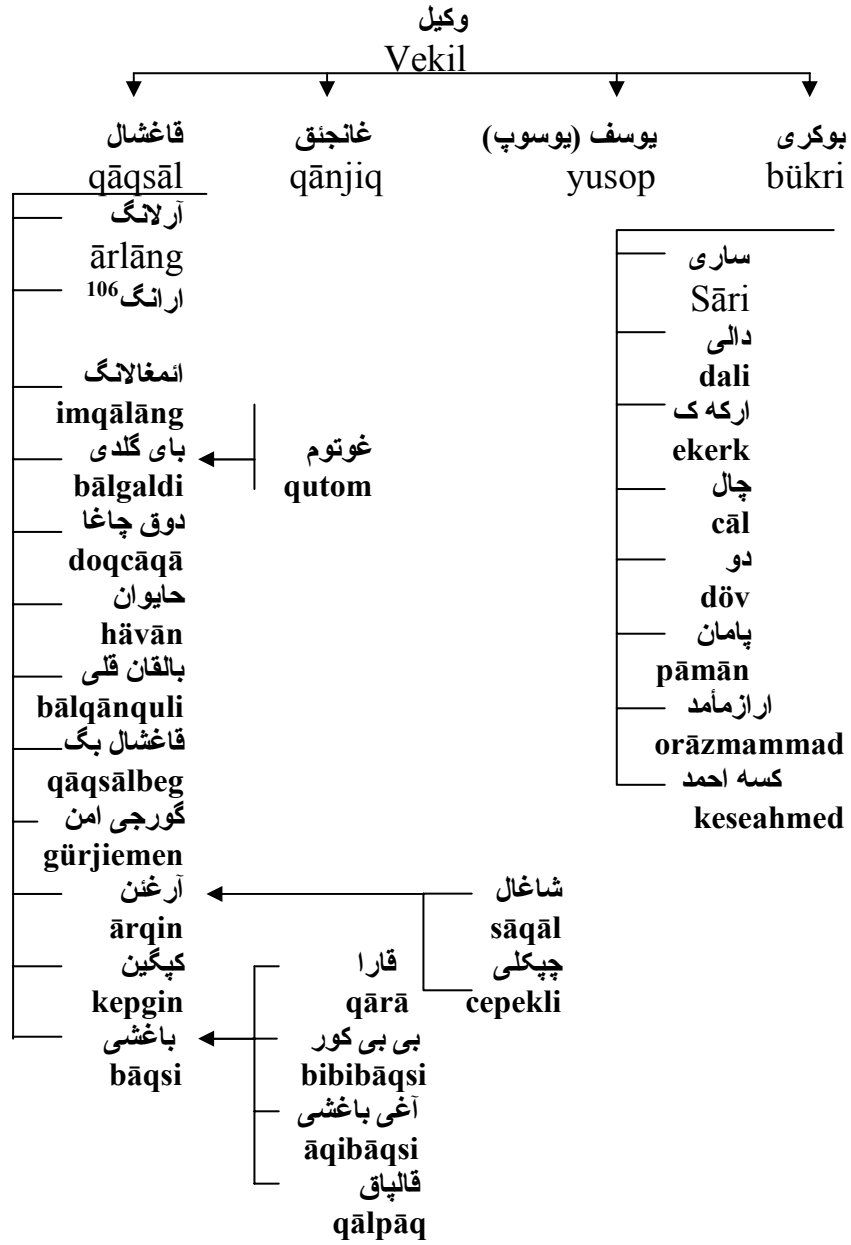
کتاب ها

- احمدی، آنه محمد. تاریخچه خلق ترکمن. گنبد کاوس، قابوس نشریاتی، بی تا.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه. با مقدمه و ... ایرج افشار. تهران، امیرکبیر، 1345.
- انوار، عبدالله. فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی. تهران، وزارت فرهنگ و هنر، 1343-.
- بامداد، مهدی. تاریخ رجال ایران، قرن 12-13-14. تهران، زوار، 1347-1353.
- دانش پژوه، محمد تقی. فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. تهران، دانشگاه تهران، 1348-.
- فهرست اسناد علاءالدوله و حشمت الدوله. تهران، سازمان اسناد ملی ایران، دفتر پژوهش و تحقیقات، بی تا.
- گلی، امین الله. تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها. تهران، علم، زمستان 1366.
- لوگاشوا، بی بی رابعه. ترکمنهای ایران. ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی. تهران، شباهنگ، 1359.
- میر خواند، محمد؛ هدایت، رضا قلی. روضةالصفاء. با مقدمه محمد جواد مشکور. تهران، خیام، 1331-1351.

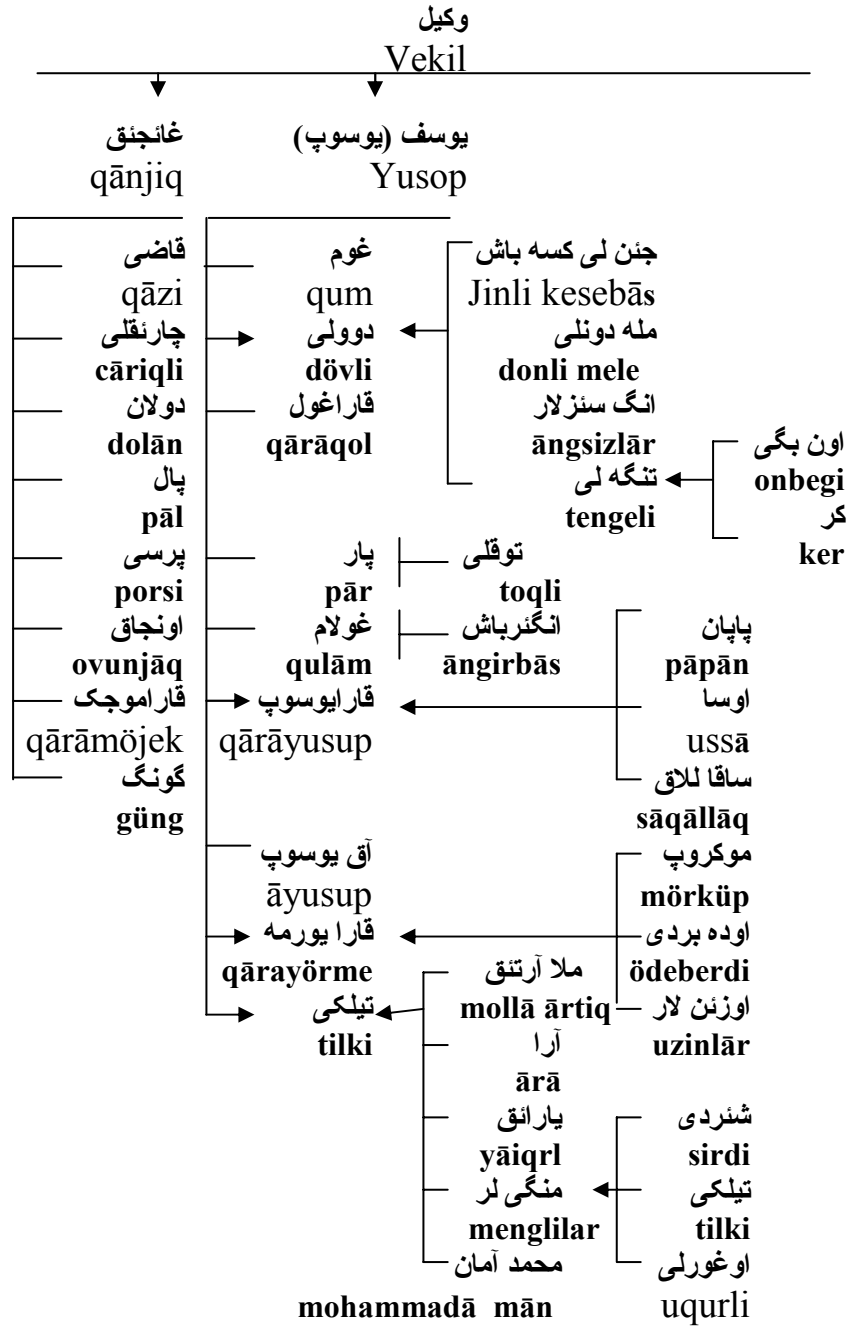


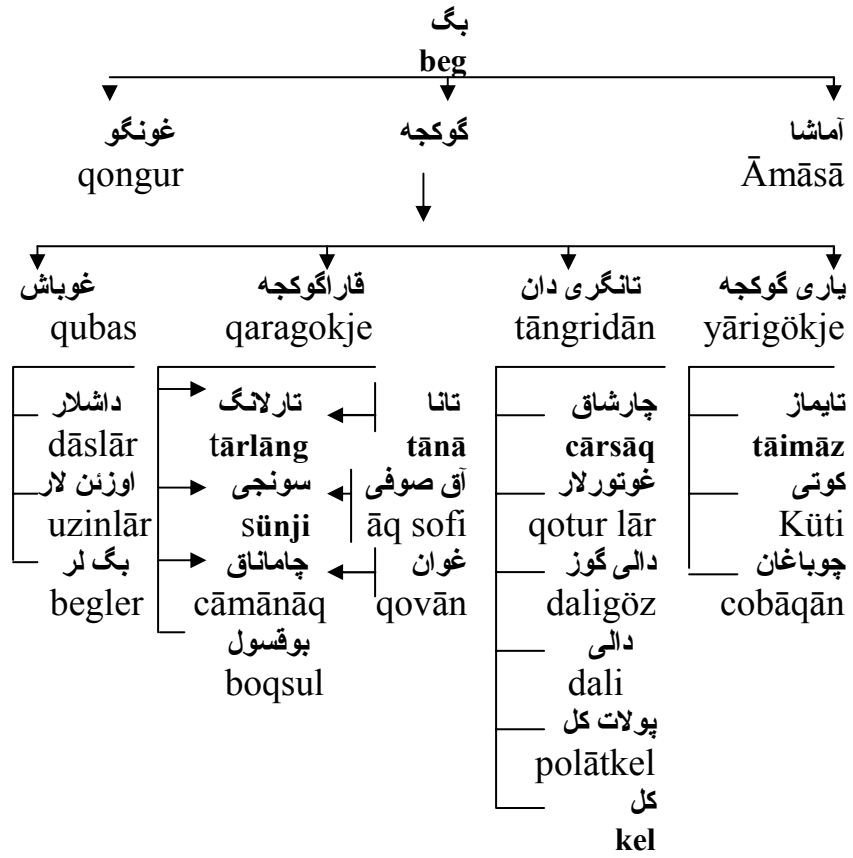


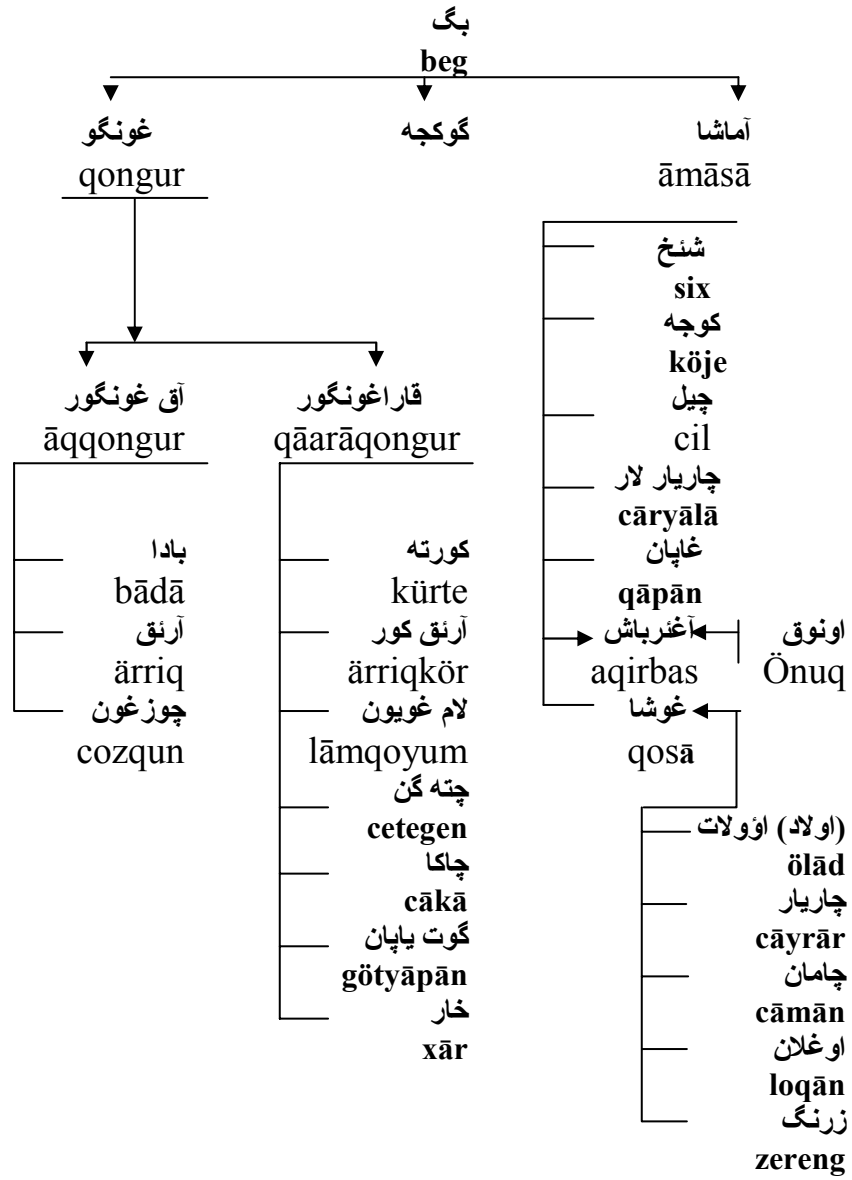




1 قبل از حرف (()) حرف دیگری وجود دارد که به درستی خوانده نشد، احتمالاً ک یا ب یا ن .







Diār-
eTorkman

***(Safarnāame-
ye pesare-e***

***Etemāadolmolsalt
ane)***

**GholamHossein
Afzalolmol
be kuşeê-e
Hossein Samadi
Tabarestan2004**